

فدرال پیس

و ساختار قدرت شورایے

نویسنده: نادر ہزبری



فدراليسم

و ساختار قدرت شورایی

نادر هژبری



نشر آوای بوف

© AVAYE BUF - 2023

avaye.buf@gmail.com

AVAYeBUF.com

Federalism

By:
Nader Hozhabri

Edit: Ghasem Gharehdaghi

Illustrator : Houriyeh Gharehdaghi

فدرالیسم و ساختار قدرت شورایی

نویسنده: نادر هژبری

امور فنی و انتشار: قاسم قره داغی

طرح جلد: حوریه قره داغی

انتشارات: آوای بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN: 978-87-94295-45-1

©2023 Avaye Buf

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

سرشناسه	: فدرالیسم و ساختار قدرت شورایی
عنوان و نام پدیدآور	: فدرالیسم و ساختار قدرت شورایی [کتاب] / نویسنده: نادر هژبری / امور فنی و انتشار: قاسم قره‌داغی؛ طرح جلد حوریه قره‌داغی..
مشخصات نشر	: دانمارک: نشر آوای بوف ، 2023.
مشخصات ظاهری	: ۷۲ ص:؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: نشر اینترنتی: 978-87-94295-45-1
موضوع	: سیاست / متن فارسی
رده بندی کنگره	: 87-94295-45-X
شماره کتابشناسی جهانی:	

شابک: ۹۷۸۸۷۹۴۲۹۵۴۵۱

ISBN: 978-87-94295-45-1

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

www.AVAYEBUF.COM لینک دسترسی آنلاین به کتاب:

فهرست

۸	فدرالیسم و ساختارهای کلی آن
۱۸	فدرالیسم، ساختاری نامناسب برای ایران
۱۸	مقدمه و چند تعریف
۲۱	بررسی فدرالیسم در ایران
۴۱	بررسی فدرالیسم از دیدگاه منافع طبقه کارگر در ایران
۴۷	ساختار قدرت شورایی، یا دموکراسی همه خلقی
۶۲	فساد در سیستم فدرالیسم

فدرالیسم و ساختار های کلی آن

در بخش اول این نوشتار، تلاش می شود که بطور مختصر به تعریف فدرالیسم، نمونه هایی از آن در جهان کنونی و سپس به فدرالیسم تطبیقی در ایران پرداخته شود و نشان داده شود که چرا این نوع سیستم اداری برای شرایط کشوری مانند ایران مناسب نیست.

فدرالیسم شکلی از کشور داری غیر متمرکز می باشد که هر چند از سوی مدافعین این سیستم اداری، تلاش می شود آن را دموکراسی از پائین به بالا ارائه دهند اما با بررسی ساختار قدرت می توان نشان داد که چرا این دیدگاه، نادرست می باشد.

در فدرالیسم، عموماً دو نوع قدرت وجود دارد (جدا از ماهیت و نوع قدرت). یکی قدرت مرکزی است که دولت فدرال، یا مرکزی نامیده می شود و دیگری قدرت های محلی. بستگی به نوع ساختار حکومتی انتخاب شده برای کشور، می تواند سیستم فدرالی " رئیس-جمهور " محور با انتخابات مستقیم باشد یا سیستم پارلمنتاریستی. در هر دو شکل، اصل اولیه، بر اساس اصول دموکراتیک در نظر گرفته می شود.

شکل پادشاهی آن، که تنها در بخش تشریفاتی، با دو نوع دیگر، کمی فرق دارد، مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.

در سیستم اول، معمولاً کشور دارای یک اصل نهاد ریاست جمهوری است با یک یا دو مجلس نمایندگان و کابینه ریاست جمهوری که شامل وزرا می‌باشند و به تبع، وزرات خانه‌های مختلف برای امور کلی کشوری، مانند وزارت اقتصاد یا خزینه داری، دادگستری، کشوری، راه و ترابری، وزرات خارجه، دفاع و غیره. همچنین سیستم پلیسی فدرال و دستگا‌های عریض و طویل امنیتی.

در کنار این سیستم مرکزی، سیستم اداری و حکومتی استانی یا ایالتی وجود دارد که خود دارای نهاد های مجلس قانونگذاری و فرمانداری های انتخابی به همان شیوه انتخابات آزاد از نوع فدرالی می‌باشد و سایر نهاد های حکومتی می‌باشد. این سیستم محلی، برای خود می‌تواند قوانین محلی تصویب کند و مقررات خاص خود را داشته باشد اما قوانین محلی، نمی‌توانند در تعارض با قوانین فدرال باشند. حکومت های ایالتی، می‌توانند ارتش های محلی خود را که گارد ملی نامیده می‌شوند را داشته باشند. نمونه آن، سیستم آمریکا می‌باشد.

نوع دیگر این فدرالیسم، نوع پارلمانتاریستی آن است که نمونه های آن، مانند کانادا، هند یا آلمان می‌باشند. در اینجا، نخست وزیر، مسئول اولیه و قدرت اجرایی فدرالی است و اگر ریاست جمهوری وجود داشته باشد، جنبه تشریفاتی دارد. شکل اصلی این جوامع، بر حزبگرایی است که ریشه قدیمی در این جوامع دارند و نخست وزیر، بر اساس پایه های حزبی در کنگره، انتخاب می‌

گردد. در شکل محلی، نیز همین ساختار وجود دارد و نخست وزیر محلی مسئولیت اداره و حکمرانی محلی را به عهده دارد.

فدرالیسم، یک شکل ثابت اداری نیست که بر اساس یک الگو، بکار گرفته شود. برای نمونه، به نوع برخورد با مالکیت در اینجا می پردازیم.

در آمریکا، مبنای مالکیت، مالکیت خصوصی بر همه چیز است به جز مالکیت دولت بر بخشی از زمین ها و مراتع، و جنگل ها که از دوران قدیم است. بجز این استثنا، همه امور دیگر از جمله مخازن انرژی زیر زمینی (نفت و گاز) و معادن و غیره، به صاحب زمین تعلق دارد. سیستم ایالتی، تنها مجوز صادر می کند تا برداشت بر اساس قوانین محلی یا فدرالی انجام گیرد و درآمد حاصل، به صاحب زمین می رسد و شرکتی که کار استخراج را به عهده گرفته است. قرارداد استخراج و نحوه مشارکت بر درآمد حاصل، بر اساس توافق صاحب زمین و شرکت استخراج کننده می باشد. دولت در این امر دخالتی ندارد و نمی تواند داشته باشد. نقش دولت، تنها نظارت بر اجرای قوانین است.

در این نوع فدرالیسم، از آنجایی که نوع مالکیت خصوصی است، موضوع مخازن زیر زمینی، موضوع دولت محلی یا فدرال نیست.

اما در کشوری دیگر، بر اساس قوانین کشوری و توافقات اولیه در زمان تشکیل سیستم فدرالیسم، این نوع مالکیت خصوصی بر مخازن زیر زمینی، می تواند اشکال مختلف خصوصی، محلی یا ملی داشته باشد. نمونه این نوع مالکیت، سیستم فدرالی هندوستان است.

در سیستم هندی، سه نوع مالکیت تعریف می گردد. یکی مالکیت خصوصی است که می تواند بر آنچه روی زمین است اطلاق شود یا معادن خاصی، بسته به اینکه این معادن چه باشند. برای نمونه، اگر این معدن، معدن مس باشد و در زمین شخصی پیدا شود، معدن به شخص تعلق دارد و نحوه استخراج و اجازه استخراج، بر اساس قوانین دولت محلی است. اگر معدن در زمینه های ایالتی باشد، مالکیت آن، مالکیت عمومی ایالتی می شود. اما نوع سوم مالکیت، مالکیت دولت فدرال است که شامل همه منابع زیرزمینی است که به شکلی به مقوله انرژی، مربوط می گردد مانند نفت، گاز، زغال سنگ و غیره. این جدا از اینکه منبع زیرزمینی در بخش زمین خصوصی باشد یا ایالتی. محصول، به مالکیت کشوری بر می گردد نه خصوصی و نه ایالتی.

این نمونه ها برای این مطرح گردید که اگر کسانی درک درستی از این مقوله ندارند و به خیال خود، از فدرالیسم، حاکمیتی محلی بر منابع زیر زمینی، در ذهن ایجاد کرده باشند بدانند که واژه فدرالیسم، تا تعریف دقیق نگردد، می تواند ده ها تفسیر مختلف داشته باشد.

ساختار قدرت:

در این بخش، بطور خلاصه به مقوله قدرت پرداخته می شود و تلاش می شود نشان داده شود که فدرالیسم، بخودی خود، سدی در برابر خیزش استبداد نیست، بل، نوع ساختار قدرت است که تعیین کننده اهداف و منافع طبقاتی مشخصی می باشد و بر اساس این اصل، وسعت خاک و حجم محیطی نیست که عامل تعیین کننده می شوند.

در یک سیستم اجتماعی با ساختار قدرت، می توان دموکراسی بورژوائی داشت، مانند سیستم های کشور های غربی و برخی از کشور های شرقی. این ساختار حکومتی، می تواند هر دو شکل جمهوریت با رای مستقیم باشد (آمریکا) یا پارلماناریستی باشد با رای غیر مستقیم مانند کشور کانادا یا فرانسه. در هر دو شکل، رای توده ها، برای شخص یا نمایندگان احزاب ریخته می شود و به ظاهر رای مردم است و در ظاهر همه چیز بر اساس قانون اساسی متمرکز آنهاست و نتیجه نهایی، بر آیند وجدان آگاه توده ها، به حساب می آید. اما بررسی روند این انتخابات، نشان می دهد که هر چند رای توده ها، انتخاب می کند، اما توده ها، به سمت شخص یا اشخاص یا تفکری به ظاهر دلپذیر توسط صاحبان سرمایه های هنگفت با تبلیغات شبانه روزی و خرج میلیارد ها دلار در طی مبارزات انتخاباتی، سوق داده می شوند تا نتیجه دلخواه، بدست آید. این ها واقعیات اجتماعی دوران ما در دموکراسی های موجود است.

این نوع ساختار سیاسی و ایجاد قدرت، تابع وسعت جغرافیایی نیست. تنها درجه هزینه های مصرف شده در سیستم تبلیغاتی و شدت و ضعف آنها، می تواند تفاوت داشته باشد اما ذات و نوع روند و نتیجه، یکی است. برای روشن شدن این نکته، مثالی زده می شود. در سیستم فدرالی

آمریکا، که دارای پنجاه ایالت می باشد، دولت فدرال، دارای مجلس سنایی است که دارای صد سناتور است و این سناتور ها، هر بار، برای یک دوره شش ساله، انتخاب می گردند با دو سناتور از هر ایالت، جدا از وسعت خاکی یا جمعیت ایالت. همچنین، دولت فدرال، دارای مجلس نمایندگان است که تعداد آن ثابت نیست و تعداد نمایندگان از هر ایالت، بستگی به جمعیت آن دارد.

هر ایالت، به تعدادی بخش و زیر بخش تقسیم می گردد که هر زیر بخش نمایندگان خود را خواهد داشت. اما مرز های این زیر بخش ها، بر احتی می تواند توسط دولت های محلی، چنان تغییر کنند که نمایندگان منتخب، از حزب حاکم محلی باشند. معمولاً با نظرخواهی های محلی که انجام می شود تمایل مردم در یک محدوده جغرافیایی، بررسی می شود و مرز ها طوری تغییر می نماید تا جمعیت متمایل به حزب حاکم در آن منطقه، نماینده همسو با حزب حاکم را انتخاب نماید و به این شکل، مجلس نمایندگان فدرال، همسو با حزب خاصی گردد. همین امر، سو و جهت گیری سیاسی نمایندگان را در مجلس محلی و حاکمیت محلی، نیز مشخص می نماید. در شکل عام، سیاه پوستان آمریکایی، بیشتر به حزب دموکرات، تمایل دارند. در بسیاری از موارد، که حزب حاکم محلی، از جمهوریخواهان می باشد، و اکثریت یک زیر بخش را، سیاه پوستان تشکیل می دهند برای جلوگیری از انتخاب نماینده آنها که دموکرات می باشد، مرز های آن زیربخش را طوری تغییر می دهند که این جمعیت در میان بخش های مجاور هوادار

جمهوریخواهان، تقسیم گردد تا نماینده آنها، نتواند به کنگره فدرال یا محلی راه یابد و به این شکل، صدای این اقلیت، خاموش می گردد.

لذا ساختار قدرت، هر چند در ظاهر، از لایه های زیرین به سوی بالاست اما در اصل، نهاد قدرت در بالاست که ساختار نمایندگی را در لایه های زیرین، تعیین می کند.

در این سیستم فدرالی، در ظاهر، ساختار قدرت، ساختار دموکراتیک از پائین به بالاست و توسط نمایندگان مردم، در دو مجلس آمریکا، که قوه مقننه را تشکیل می دهد، مادیت پیدا می کند. این قوه، یکی از سه قوه مستقل ساختار قدرت آمریکا محسوب می گردد. اما در موقع انتخابات، قدرت بنگاه های مالی است که در پشت سر نمایندگان به ظاهر مردمی، قرار می گیرد. اینجا به هزینه های انتخاباتی بر می گردیم تا مشخص شود که وسعت خاکی یا حجم در نظر گرفته شده، تغییری در ذات پدیده ایجاد نمی کند.

هزینه های تبلیغاتی برای یک نماینده آمریکا، به مراتب، از هزینه های تبلیغاتی برای یک سناتور که از سوی همه جمعیت ایالتی انتخاب می شود، به مراتب کمتر است اما این حجم هزینه، ماهیت نقش پول در پشت سر انتخابات را تغییر نمی دهد. سناتور، بیشتر خرج می کند و یک نماینده کمتر اما کمک های مالی در پشت سر این نمایندگان، یکی است. اینجا است که در اصل سیستم، که چه مرکز گرا باشد یا فدرالیسم، تغییری ایجاد نمی کند. هزینه انتخابات ریاست جمهوری، سر به میلیارد ها دلار می زند و برای فرماندار ایالتی، می تواند میلیونی باشد اما اصل داستان یکی است.

از اول ژانویه ۲۰۱۹ تا سی و یکم دسامبر ۲۰۲۰، هزینه های مستقیم از سوی احزاب و منابع مستقیم در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری و تبلیغاتی آمریکا، رقمی حدود ۴ میلیارد دلار برای هر دو حزب بود. این هزینه، برای نمایندگان کنگره، نیز همین حدود، یعنی کمی بیشتر از ۴ میلیارد دلار می باشد. در این میان، حدود ۱۳ میلیارد دلار، توسط نهاد های غیر وابسته به انتخابات و حزبی، که متشکل از سوپر میلیاردر های آمریکایی است، برای این دو حزب، در جهت تبلیغات برای نمایندگان خاصی، توسط این نهاد ها، هزینه گردید.

تنها گستردگی خاک و حجم است که هزینه را بالا می برد. در همین رابطه، در دوران انتخابات کشوری، کلاب های ویژه سوپر سرمایه داران تشکیل می گردد تا بطور غیر مستقیم، با تقبل مخارج تبلیغاتی، به سود نماینده مورد نظر خود، تبلیغ نمایند. این روند در این سیستم فدرالی است. بررسی این سیستم نشان می دهد که ذات غیر دموکراتیک و همسو با منافع خاصی، هر چند به ظاهر در لایه های پائین و به شکل ایالتی است اما در ذات، فاسد می باشد که اعمال نفوذ می کند نه فرمسیون های ظاهری.

پس ساختار این قدرت، مردم نهاد نیست. حال باید پرسید که آیا، این نهاد ها، در یک سیستم سکولار، می تواند جلو رشد دیدگاه های غیر دموکراتیک را بگیرد؟ بررسی دقیقتر این سیستم می گوید "نه". نتوانسته .

در سیستم فدرالی هندوستان که پیشتر از آن یاد شد، دیدیم که در همان شکل فدرالیسم و با ظاهر ساختار قدرت از پائین به بالا، به خاطر فقر مادی و فرهنگی، حزب "بی جی پی" به رهبری

نارندرا مودی، از سال ۲۰۱۴ زمام امور دولت فدرال را در دست گرفته است. این حزب، یک حزب ماوراء ناسیونالیست هندوگراست که با دید لیبرالیسم اقتصادی و کم کردن خدمات اجتماعی دولتی، حکمرانی می کند. این حزب، عملاً هم نفرت پراکنی می کند و هم زمینه جامعه دو قطبی هندوستان را تشدید می نماید. بطور مثال، با تسهیل واگذاری مساجد مسلمانان هندی به معابد هندو به تشدید اختلافات مذهبی در این کشور، عملاً دامن می زند. بر اساس بررسی های نهاد های ناظر بر دموکراسی در هند، همچنین از زمان به قدرت رسیدن این حزب، نهاد ها و اصول دموکراتیک در هند، تضعیف گشته است.

همسان دانستن سیستم فدرالیسم در شکل کلی خود با اهداف خیرخواهانه در جلوگیری از بازگشت استبداد و سیاست های ضد مردمی، یک ادراک مکانیکی است.

استبداد و فساد و دور شدن از سیاست های مردم-سو، دو روی یک سکه می باشند و معمولاً دست در دست حرکت می کنند. فساد های اجتماعی، ریشه در فساد های اقتصادی دارند و در یک کنش و برهم کنش، در تقویت و استحکام یکدیگر می کوشند. به همین خاطر هم، تا زمانی که نهاد قدرت، بدرستی درک نگردد و ارتباط این نهاد های قدرت به منافع خاصی در جامعه بخوبی روشن نشود، راهکارهای مناسب اقتصادی-اجتماعی و سیاسی را نمی توان ایجاد نمود و به تبع، نهاد های مردم-سو، نمی توانند در جامعه ایجاد و نهادینه شوند.

نرخ و شدت و ضعف فساد رو به رشد و دور شدن از اصول اولیه دموکراتیک، خود رابطه با پیشینه تاریخی، فرهنگ و اندیشه های قدیمی جامعه دارد. در کشوری نوپا، این می تواند سده ای

طول بکشد و در کشوری دیگر با ویژگیهای فرهنگی و تاریخی خاص خود، در یک دهه، اوضاع

سیاه گذشته می تواند قد علم کند.

فدرالیسم، ساختاری نامناسب برای ایران

مقدمه و چند تعریف

آیا یک سیستم فدرالی، هر چند بومی شده، برای ایران مناسب است یا نه؟

مقدمه: با رشد خیزش و استنباط طیف های سیاسی ایران از نزدیک شدن سرنوشت محتوم رژیم دینی ایران، طبیعی است که موضوع بخش هایی از شهروندانی که در مناطق جغرافیایی خاصی از سرزمین ایران، متمرکز هستند و دارای شاخص های فرهنگی گوناگونی از یکدیگر می باشند، و متحمل ستم های چند گانه ای به دلائل مختلف، به ویژه از استبداد حکومت های مرکزی، در سده های اخیر، گشته، اهمیت خاصی پیدا کند. این شهروندان ایرانی، در چندین زمینه، مورد ستم های مضاعف بوده و می باشند، از جمله از تضعیف هویت فرهنگی، عدم رشد اقتصادی مناسب نسبت به نقاط دیگر، به ویژه استانهای مرکزی، محدودیت زبان محلی و مادری، و غیره. ما باور داریم که در آینده ایران بعد از گذار از رژیم دینی کنونی، زمینه های این ستم های چند گانه تحمیل شده بر این شهروندان ایرانی، باید در چارچوب یک سیستم دموکراتیک، حل و فصل گردد. در این رابطه، ما با دو واژه در این زمینه روبرو هستیم که بکارگیری هر کدام، می تواند با پیش زمینه خاصی، در ذهنیت خواننده، برداشتی متفاوت ایجاد کند. این دو واژه یکی "ملت" و دیگری "قومیت" می باشد. این دو واژه، بر اساس تعاریف جهانی امروزی، همان دو

واژه "ناسیون یا نیشن" به فرانسه یا انگلیسی برای ملت و واژه "اتنیک یا اتنیسیتی" به انگلیسی برای قوم یا قومیت می باشد.

هر چند این دو واژه، مترادف هم نیستند اما در برخی از ویژگیهای خود، همسانی دارند. بر اساس تعاریف:

قوم: (بر اساس واژه نامه کمبریج) گروهی بزرگ از مردم با فرهنگ، زبان، تاریخ و مجموعه ای از سنت ها و غیره مشترک تعریف می گردد. همچنین می تواند بر گروهی از افرادی اطلاق شود که بر اساس ویژگیهای مشترکی که آنها را از سایر گروه های دیگر متمایز می کند و با یکدیگر، هویت می یابند. این تمایزات، شامل مجموعه هایی مشترک سنت ها، نسب و نژاد، زبان، تاریخ، جامعه، مذهب با رفتاری اجتماعی در منطقه سکونت می باشد.

تعریف دیگری که خلاصه تر است، قوم را چنین تعریف می کند: گروه اجتماعی که دارای فرهنگ، مذهب، زبان یا موارد مشابه و متمایز باشند.

در همین زمینه، ملت بنا بر واژه نامه آکسفورد، چنین تعریف می گردد: سرزمینی که همه مردم آن، تحت یک دولت، باشند. در همین رابطه، می توان ملت را نیز این چنین تعریف نمود. گروهی از مردمانی که دارای تبار، تاریخ، فرهنگ با زبان مشترک، متحد شده باشند و در یک قلمرو خاص زندگی کنند.

همانطور که دیده می شود، بنا بر این تعاریف کلی، این دو مقوله، هر چند در ذات، تا حدی با هم تفاوت دارند اما در بسیاری از موارد، مشابه می باشند. به تبع، در متن زیرین، ما از مقوله "قوم و قومیت" برای آن دسته شهروندان ایرانی که دارای ویژگیهای فرهنگی، زبانی، سنتی، و گاهی تباری و همچنین در مناطق خاصی از کشور، تمرکز دارند، استفاده می کنیم. این مفهوم در دو دیدگاه شیوه تولیدی بورژوازی و سوسیالیستی، می تواند، دارای دو راهکار خروج از ستم های چند گانه باشد که در زیر، به جنبه دموکراسی بورژوازی آن، یعنی فدرالیسم را می پردازیم و در نوشتاری جداگانه، راهکار دموکراسی توده ای و همه خلقی ارائه خواهیم کرد.

بررسی فدرالیسم در ایران

تلاش‌هایی در کار است تا اندیشه سیستم فدرالی را در جامعه ایران و بین ایرانیان جایگیر کند. این موضوعی است که در گذشته، چپ ایران به آن اعتقاد داشت و همچنین جناح‌های راست اقوام ایرانی، نیز به آن اعتقاد داشته یا اعتقاد پیدا کرده است.

در بخش چپ، موضوع به حق ملل در تعیین سرنوشت خود که به اختلاف نظر بین برخی از مارکسیست‌های روسی و در رأس آن، لنین با مارکسیست‌های لهستانی، و در رأس آن رُزا لوکزامبرگ بر می‌گردد. موضوعی که نزدیک به ۱۲۰ سال از آن می‌گذرد.

هر چند باور رُزا لوکزامبرگ رد گردید و اکثریت مارکسیست‌ها، در آن زمان و در دوره‌های بعد، پیرو نظریه لنین گردیدند، اما تاریخ نشان داد که دیدگاه لنین، در این مورد، نادرست بود یا حداقل، کاربرد مناسبی در خارج از دوره خود و در میان ملل دیگر در دوره‌های بعدی نداشت. متأسفانه، بخشی از نیروهای مارکسیستی ایران، هنوز به دیدگاه لنین در این مورد پایبند می‌باشند. از سویی، سرمایه‌داری کشوری، نیز با این باور مخالفت می‌کند. اما در برابر آن، عموماً، سرمایه‌داری محلی و قومیتی است که اگر دستش از سفره گسترده کشوری، کوتاه گردیده، با استفاده از معضلاتی که استبداد مرکزی، در مناطق ایجاد کرده، در صدد ترغیب توده‌ها، به قبول سیستم

فدرالی بر می آید تا با ایجاد سیستم فدرالی و به دست گرفتن افسار امور در منطقه خود، با وضع قوانین محلی، به منافع کلان خود دست یابد.

در این راستا، این سرمایه داری محلی، از ستم های دوگانه رژیم های استبدادی در مورد قوم های محلی، سوء استفاده می نماید و با شوراندن افکار عمومی، حول دفاع از فرهنگ قومیتی، مشکل زبان محلی در سیستم آموزشی منطقه ای، عدم توجه اقتصادی لازم دولت مرکزی به مناطق اقوام و غیره، اندیشه فدرالیسم را در میان توده های خود، تقویت می کند و آن را، با پوشش خواست عمومی، به مقوله سیاسی و حقوقی تبدیل می نماید.

این سرمایه داری محلی و نیروهای وابسته به آن، چشم خود را به راهکار دموکراتیک دیگری می بندد و همه تلاش خود را بکار می گیرد تا راهکار های دموکراتیک دیگر به حاشیه رانده شود.

این دیدگاه منفعت جو، همیشه تلاش کرده تا به جای بررسی ساختار قدرت که منبع نابسامانی های منطقه ای است، به شکل ظاهری قدرت، بپردازد. در این راستا، با پیش کشیدن اجحافات وارده توسط یکی از قومیت های غالب، هر چند من در آوردی، خود را سرکوب شده نشان دهد. این قومیت به ظاهر برتر کشوری، عموماً، حول زبان رایج کشوری، ستم روا می دارد، حتی اگر کسانی که به آن زبان رایج، صحبت کنند خود از اقوام مختلف همان کشور باشند. این تفکر، کاری به ساختار قدرت ندارد و اصولاً منافع آن اجازه نمی دهد که به منشأ اصلی مشکل

پردازد که همانا، استبداد است نه صرفاً مرکز‌گرایی که باعث عدم رشد همگون مناطق مختلف کشوری می‌گردد.

این چشم‌پوشی از این واقعیت، سهوی نیست. منافع دراز مدت مورد نظر این بورژوازی محلی بوده و می‌باشد. بورژوازی محلی که در پی تامین منافع خود است، می‌داند که در همان شکل محلی، اوست که قدرت را در دست خواهد گرفت و بنام جمهوری یا حاکمیت محلی، همان شیوه مرکزی را در ظرفی کوچکتر، بکار خواهد گرفت. استبداد، دو گونه است. استبداد خشن از نوع همه استبداد‌های شناخته شده مانند رژیم کنونی ایران (رژیم شیعی) یا رژیم پهلوی. اما در شکل نرم آن، سیستم‌های سرمایه‌داری به ظاهر دموکراتیک است که تنها قدرت پول است که اداره کننده است اما به نام انتخابات مردمی، هر چند پایه این سیستم، بر قدرت پول و منافع اقشار خاصی بنا گردیده و برخاسته از اراده آگاه توده‌ها نیست.

در شرایط کنونی ایران، مدافعان فدرالیسم، کاری به ساختار قدرت ندارند. برخی از مدافعان سرسخت آن، احتمالاً کسانی هستند که آینده درخشانی در آن سیستم، در موقعیت محلی، برای خود می‌بینند. در اصل، منافع شخصی و منافع سرمایه، تلاقی پیدا می‌کنند و همسو می‌شود.

برای بررسی یکی از فدرالیسم‌های بومی شده پیشنهادی، به یکی از این موارد که بطور مشروح، تدوین گردیده می‌پردازیم.

در دوّم آوریل ۲۰۱۶، در آنکارا، مرکزی بنام "مرکز مطالعاتی تبریز" تاسیس گردید که ارتباطی با دانشگاه تبریز یا مراکز ایرانی در ایران ندارد. در روز افتتاح این مرکز، برخی از مقامات دانشگاهی و مقامات محلی ترکیه حضور داشتند و در آغاز، سرود ملی ترکیه، نواخته شد. در سال ۲۰۱۸، این مرکز، قانون اساسی پیشنهادی ایران فدرال را منتشر نمود. این پیشنهاد، دارای مطالب نسبتاً خوب و در خور تاملی می باشد که نشان دهنده دقت و حوصله ای است که در تدوین آن بکار گرفته شده است. اما در مجموع، سیستم مناسبی برای ساختار کشوری مانند ایران نیست و می توان جایگزین مناسبتری در برابر آن ارائه داد.

در این مورد، هدف، واکاوی همه جهات این مرکز یا همه این قانون اساسی پیشنهادی در نظر نیست اما برخی از نکات آن لازم به واکاوی تا دارد تا برخی جوانب یکسویه این مرکز و این قانون اساسی پیشنهادی روشن شود. و نشان داده شود که اصولاً، بهترین این پیشنهادها، راهکار حل معضل قومیت های محلی ایران نیست.

در پیشگفتار این قانون اساسی پیشنهادی، نوشته شده "مطالعه تاریخ دولتمداری در یک صد سال اخیر در ایران، بیانگر انحرافی ژرف از آرمان های انقلاب مشروطیت و عقبگردی تاریخی است که نتیجه ای جز عقب افتادگی ایران در عرصه های گوناگون به همراه نداشته است. حال آنکه اگر انقلاب مشروطه، ره به بیراهه نمی برد و اصول مترقی موجود در قانون اساسی مشروطیت توان فعلیت می یافت، شاید سرنوشت سیاسی ایران به گونه ای دیگر رقم می خورد و هم اکنون دست به گریبان مشکلاتی نبود که هستی آن را با خطر نیستی مواجه ساخته است. از جمله مهمترین

تفاوت های بنیادی قانون اساسی انقلاب مشروطیت با قوانین اساسی پس از آن که شاکله ی رابطه میان دولت و جامعه را تشکیل می داد حذف " قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستور العمل حکام" در قانون اساسی دوران پهلوی و جمهوری اسلامی بود که در سال ۱۲۸۶ شمسی یعنی یک سال پس از اعلان مشروطیت به تصویب رسیده بود. به گواه تاریخ مبارزات آزادی خواهانه در ایران بعد از اعلان مشروطیت، یکی از خواست های اصلی و همه آزادی خواهان و طرفداران دولت مشروطه، تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی بود تا بدین وسیله، سیستم اداری نوین که برای ایران در نظر گرفته شده بود منطبق با واقعیت اجتماعی، فرهنگی و هویتی کشور و هماهنگ با اصول نوین کشورداری در سطح جهانی باشد. طرح قانون انجمن های ایالتی و ولایتی که در متمم قانون اساسی به تصویب رسید، نشان از اهمیت گسترده در سطح کشور برای بازشناسی مفهوم دولتمداری در راستای تحقق خواسته های یک حکومت مدرن بود. اما کودتای رضا خان ره بر این سیر تکامل سیاسی در ایران بست.

" متمم قانون اساسی مشروطه ، تصویب ۱۲۸۶ شمسی.

در خصوص انجمن های ایالتی و ولایتی

اصل نودم: در تمام ممالک محروسه انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود و قوانین اساسیه آن انجمن ها از این قرار است.

اصل نود و یکم: اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند مطابق نظامنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

اصل نود و دوم: انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت حدود قوانین مقرر.

اصل نود و سیم: صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود."

آن نقل قول و همچنین ذکر بخشهایی از متمم قانون اساسی مشروطه ی تأیید شده سال ۱۲۸۶، از آن جهت می باشد که نشان داده شود که راهکار بعدی این مرکز مطالعاتی، هر چند از این متمم، برای توضیح و توجیه خود، استفاده می کند، اما در عمل، ارتباطی با این متمم ندارد.

همانطور که متمم مشخص می کند، ساختار پیشنهاد شده در آن دوره، انجمن‌های محلی، ایالتی و ولایتی می باشد که در اصل، بخشی از ساختار قدرت از پائین را در بر می گیرد.

این در تناقض با پیشنهاد سیستم فدرالی مرکز مطالعاتی تبریز می باشد که به بخشهایی از آن در زیر پرداخته می شود.

بنا بر پیشنهاد این مرکز، در ساختار نوع حکومتی محلی، به سیستم شورایی، نه در ساختار دولت فدرال و نه در شکل محلی آن، اشاره ای نگردیده است.

اولین مشکلی که به این سیستم فدرالی بومی شده می توان گرفت، یکسو نگری آن به موضوع قومیت های ایران می باشد.

در اصل چهار در مورد تقسیمات کشوری، جمهوری فدرال ایران را از اتحاد ایالات آذربایجان، احواز، بلوچستان، ترکمن صحرا، خراسان، فارس، کردستان، گیلان، و لرستان می داند. تهران را پایتخت کشور و منطقه ویژه در نظر می گیرد.

بر اساس این طرح، مشخص نیست چرا خراسان، یک بخش از حکومت محلی باید به حساب آید؟ همچنین، دولت محلی فارس، شامل چه مناطقی است؟ اصولاً درک فارس، یک درک نادرست است. ما قومیتی به نام فارس در ایران نداریم. فارسی زبان، به مفهوم قومیت نیست و این اولین اشتباه این طرح نادرست است. بر این اساس، استانهای یزد، کرمان، اصفهان، فارس، مرکزی، کرمانشاه، هرمزگان، بوشهر، مازندران و غیره، در کدام سیستم قرار می گیرند؟ در این سیستم، مناطق جنوبی و غربی آذربایجان، که مناطق مختلط کرد و ترک می باشند، شامل کدام سیستم دولت محلی است؟ یا در استان سیستان و بلوچستان، چرا قومیت سیستانی ها، که از اقوام آریایی سکایی می باشند، باید زیر سیطره خلق بلوچ قرار گیرد؟ مگر اینکه آنجا نیز تقسیمات جدیدی انجام گیرد که با در نظر گرفتن درهم تنیدگی این دو قوم ساکن، این امر نسبتاً محالی می گردد.

در مورد استان خوزستان، دو موضوع باید در نظر گرفته شود که ظاهراً این مرکز، براحتی از آن چشم پوشی کرده است. اول اینکه آن را "احواز" نامیده است نه خوزستان، دوم اینکه جمعیت

عرب این استان، حدود چهل در صد کل جمعیت ۵-۶ میلیونی این استان است. از این رو، بر اساس کدام معیار، چهل در صد جمعیت، باید دولت محلی خود را داشته باشد و بر شصت در صد دیگر، سیطره پیدا کند؟ خوزستان، دارای جمعیت لر و فارس زبان نیز می باشد، یعنی غیر عرب زبان.

اگر مبنای زبان است که زبان عربی، زبان اکثریت نیست و اگر جمعیت در نظر است که باز هم، در اکثریت نیست، مگر آنکه تقسیمات کنونی باید در هم ریخته شود و تقسیمات قومیتی جدیدی ایجاد گردد که این باید شامل مناطق کرد و ترک نشین آذربایجان نیز گردد.

در این مورد، برای رفع این مشکل، هواداران فدرالیسم، پیشنهاد ایجاد کانتون های محلی را می دهند. مثلاً، ترک های اطراف اصفهان، به شکل کانتونی، زیر سیستم آذربایجان قرار می گیرند هر چند در ایالات دیگری می باشند. این یعنی، ده ها حکومت محلی ی در هم فرورفته و در هم تنیده. یک روستا یا چند روستا، تنها به خاطر زبان آنها، در یک ایالت محلی با قوانین خود، باید از قوانین منطقه دیگری که صد ها کیلومتر از آنجا دور است، پیروی کند. ابعاد حقوقی بسیاری از این مسائل به ظاهر ساده و به آن فکر نشده، خارج از حد تصور است.

این پیچیدگی های شرایط ایران می باشد که چنین سیستم های مورد نظر را عملاً، ناممکن می سازد.

در اصل نهم، به موضوع زبان رسمی کشوری می پردازد. در این زمینه، قانون اساسی پیشنهادی، می گوید " فارسی و ترکی زبان های رسمی دولت فدرال بوده و دارای موقعیت، حقوق و امتیازات مساوی در کلیه امور دولتی، پارلمانی، دیپلماتیک، قضایی و آموزشی می باشند."

در ادامه، پیشنهاد می شود " در جلسات پارلمان فدرال، بکارگیری زبان ترکی یا فارسی در مباحث اختیاری است، اما در نگارش اسناد بایگانی، صورتجلسات و مکاتبات رسمی بکارگیری هر دو زبان به طور هم زمان اجباری است. کلیه قوانین پارلمانی و قضایی دولت فدرال باید به هر دو زبان رسمی فدرال چاپ و منتشر گردد. دولت فدرال، موظف به تامین منابع آموزش لازم برای آموزش دو زبان رسمی فدرال در ایالات است."

نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که زبان ترکی را یکی از زبانهای رسمی کشوری پیشنهاد کردن است.

در این جا، این پرسش مطرح می شود که چرا ترکی و چرا کردی یا لری، یا بلوچی و غیره نه. آیا این طرح، به واکنش منفی اقوام دیگر ایران، نمی انجامد؟ آیا کردها، قبول می کنند که ترکی، زبان رسمی کشوری باشد و کردی نه؟ همینطور سایر اقوام.

نیت مرکز مطالعاتی تبریز در آنکارا، در اینکه ترکی را یک زبان رسمی در کشوری دانست که چندین زبان دیگر نیز در آن مطرح است، نشانه از یکسویه نگری آنها و به درک این نگارنده،

متاثر از مکان جغرافیایی مرکز و درجه نفوذ مقامات ترکیه در آن است. این طرح، خود، به تشنج بین اقوام ایران، منجر خواهد شد.

درست است که در کشوری مانند سوئیس، سه زبان رسمی انگلیسی، فرانسه و آلمانی وجود دارد یا در کانادا، دو زبان انگلیسی و فرانسه، رسمیت دارد اما در کشوری مانند هند، که شرایطش از زاویه تاریخی یا تکرر قومی، مانند ایران می باشد، از میان همه زبانها، تنها یک زبان کشوری انتخاب شده.

زمانی که پرسیده می شود که چرا ترکی و چرا کردی، برای مثال نه؟ پاسخ این است که تعداد ترک ها در ایران، زیاد است. زمانی که به منطقه آذربایجان اشاره می شود و جمعیت آن، آنگاه، پاسخ این است که ما باید همه ترکهای ساکن ایران را در نظر بگیریم که این شامل قشقایی ها، ترک های اطراف اصفهان و جاهای دیگر می شود. زمانی که به پراکندگی آنها اشاره می گردد، بحث کانتونی به پیش کشیده می شود که به تبعات منفی آن، در نوشتار پیشین، اشاره گردید.

در ادامه بخش ترکی، همچنین پیشنهاد می شود که الفبای رایج در ترکیه، مورد استفاده قرار گیرد. یعنی اینکه در یک کشور، دو رسم الخط، باید رایج گردد و در همه سطوح کشوری، دو زبان رسمی، باید در کنار هم، آموزش داده شود، غیر از زبان محلی. هر چند در شکل اجباری، طرح می گوید که یادگیری یکی از دو زبان، اجباری است.

طرح پیشنهادی در مورد تقویم رسمی کشور می گوید " تقویم رسمی جمهوری فدرال ایران، میلادی است و روز یکشنبه، تعطیل رسمی آخر هفته است."

اینکه روز های آخر هفته، به شنبه و یکشنبه تغییر یابد، از زاویه مراودات جهانی و اقتصادی، سالهاست که مورد نظر بوده و در شکل کنونی تقویم ایرانی، مراودات سیاسی و اقتصادی بطور موثر در هر هفته، بین ایران و اکثریت کشور های جهان، به ویژه غرب، تنها سه روز، می باشد که در کشوری که باید پویا باشد، یک سدّ می گردد. اما تغییر تقویم به میلادی، نیت دیگری در آن است. هیچ دلیلی وجود ندارد که تقویم ایران، تقویم میلادی گردد مگر اینکه برخی از وابستگی های فرهنگی ملی، هدف قرار گرفته باشد. تغییر میلادی یعنی اینکه، اول سال، اول ژانویه می شود. نوروز، در آن باید ضعیف گردد یا از میان برداشته شود همانطور که دولت ترکیه، دل خوشی از نوروز، ندارد و تلاش کرده گرد های خود را در مورد برگزاری جشن های نوروزی، محدود کند، همانطور هم که در شوروی سابق، تلاش گردید این جشن باستانی، در کشور های آذربایجان، تاجیکستان، ترکمنستان و غیره که از هزاران سال پیش، نوروز را جشن می گفتند، و یک سنت فرهنگی دیرینه آنها بود، به حاشیه رانده شود.

در اصل یازدهم در مورد خدمت سربازی، طرح پیشنهادی می گوید " کلیه شهروندان مرد جمهوری فدرال ایران، طبق قانون، مکلف به انجام خدمت سربازی هستند. سربازان، دوره خدمت خود را در ایالت یا منطقه اداری ویژه ای که شهروند آن هستند، سپری می کنند. مگر اینکه در شرایط جنگی که جزئیات آن را قانون مشخص می کند."

این اصل ساده، خود نیز یک معضل پنهانی در آن است. محدود کردن دوره سربازی به ایالت خود، و در مناطق ویژه (کانتون ها)، در ارتش فدرال، یکپارچگی ایجاد نمی کند. اگر سربازان و ارتشیان کشوری، محدود به مناطق خود باشند، روحیه هماهنگی بین سربازان تضعیف می گردد و این یک نکته ضعف در این موارد است.

در اصل ۵۸: حق تعیین سرنوشت

" به موجب ماده یکم بخش میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوبه ۱۹۶۶، تمامی ملت ها آزادانه از حق تعیین وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و توسعه فرهنگی خویش برخوردارند."

این یکی از نقاط کلیدی است که ده ها نوع، می توان آنرا تفسیر نمود و بر اساس آن، سیاست های گوناگونی را پیش گرفت. نکته اول این است که ملت ها، در چارچوب مرز های جغرافیایی مشخص جهانی است نه در خطوط ایالتی بر اساس سکونت های قومیتی که در هم تنیدگی های زیادی دارد. این بند، در اساس بطور تلویحی، این حق جدا شدن را به قومیت ها می دهد. اولین کسانی که در مورد حق تعیین سرنوشت ملت ها، نوشتند، مارکسیست ها بودند و در این مورد، افرادی مانند کائوتسکی و لنین موافق حق تعیین سرنوشت و حتی جدایی بودند. اما شرایطی که آنها در نظر می گرفتند با ادراکات کسانی که از حق تعیین سرنوشت اقوام در یک کشور صحبت می کنند، تفاوت اساسی داشت. در باور آنها، زمانی که در یک کشوری که مناسبات سرمایه داری چندان پیشرفته نیست و سرمایه داری محلی، در روند رشد خود، با سیستم محدود کننده بزرگتری، روبروست، این حق را باید داشته باشد که جدا عمل کند چرا که رشد پرولتاریای آن

سرزمین، در گروه آن می باشد و این به نفع پرولتاریا می باشد. این یعنی که حق تعیین سرنوشت، از زاویه منافع پرولتاریا، در نظر گرفته می شود نه صرفاً، منافع سرمایه داران محلی. بسیاری از چپ ها، با عدم درک درست این پدیده، که حتی در همان زمان هم نادرست بود، این حق تعیین سرنوشت قومیت های یک کشور را یک حق اساسی در همه شرایط دانسته که در اصل، حق جدا شدن می باشد. این اشتباه در آن زمان، بدون اینکه به عواقب تاریخی آن اندیشه شود، درک نادرستی را در اذهان چپ ایجاد کرد که یکی از تبعات آن، همان فروپاشی شوروی به ده ها جمهوری جدید شد که مورد نظر سرمایه داری غرب بود و همین جنگ کنونی در اوکراین، در اصل، از تبعات آن درک نادرست می باشد.

تامین منافع قومیت ها، یک امر لازم می باشد اما در چارچوب منافع کل کشور، باید در نظر گرفته شود و تنظیم سیستمی که بر خور داری همه آحاد کشوری از همه منابع و امکانات کشوری را تامین می کند. ما پیشتر، از سیستم شورایی نام بردیم که منافع توده های مردم را تامین می کند و همزمان، از تمامیت ارضی کشوری در این جهان متلاطم سرمایه داری، پاسداری می نماید.

در مورد سیستم شورایی، ما از شورای مالکیت عمومی صحبت نمی کنیم. اگر نام بردن از شورا، این نوع سیستم اقتصادی را تداعی می کند، تاکید می شود که چنین موضوعی، مد نظر نیست. هنگامی که به این طرح می رسیم، توضیحات کافی داده خواهد شد.

حق اسکان شهروندان کشوری در یک سیستم فدرال.

در یک سیستم دموکراتیک، هر شهروند باید این حق را داشته باشد که در هر منطقه ای از کشور که قابل سکونت است، بتواند ساکن شود مگر نقاطی که از مناطق ممنوعه امنیتی اعلام شده باشند مانند مناطق نظامی و غیره.

اما آیا این حق بدیهی، می تواند در یک سیستم فدرال، نادیده گرفته شود؟ پاسخ مثبت است. هر چند حق سکونت، می تواند در قانون اساسی دولت فدرال، صریحا مطرح شده باشد اما همواره، بر اساس محدودیتهایی که می تواند در کنار آن بند از قانون اساسی، قید شده باشد، دست دولت های محلی را در جلوگیری از اسکان قومیت های دیگری که در دید آن دولت محلی، نادرست یا تشنج زا باشد، می تواند باز گذارد و به آنها این اجازه را بدهد که از مهاجرت افرادی از قومیت های دیگر به منطقه خود، جلوگیری نمایند. این تنها در یک سیستم فدرالی، می تواند امکانپذیر گردد. بطور مثال، در قانون اساسی پیشنهادی مرکز مطالعاتی تبریز، در اصل ۳۱، چنین گفته می شود.

" تمامی شهروندان حق آزادی سفر و اسکان در تمامی مناطق را دارند. این حق تنها در مواردی که منتج به جرم گردد و یا در جهت توسعه ی اقتصادی و اجتماعی تمامی مناطق یا حفظ نظم عمومی باشد، امکان محدود شدن از طریق قوانین مصوب پارلمان های ایالتی را دارد."

در یک سیستم فدرال، احزاب محلی که قدرت را در پارلمان محلی در اختیار دارند، می توانند برای حفظ نفوذ منطقه ای خود در بین مردم محلی، با شگرد های قانونی، اجازه مهاجرت اقوام

دیگر را به آن منطقه محدود کنند و این ناقض قانون اساسی نخواهد بود هر چند ناقض حقوق انسانی یک انسان آزاد در یک جامعه دموکراتیک می باشد.

حق تعیین سرنوشت: بند ۵۸ این قانون فدرال می گوید " به موجب ماده یکم بخش میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوبه ۱۹۶۶، تمامی ملت ها آزادانه از حق تعیین وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و توسعه فرهنگی خویش برخوردارند."

این بند، یکی از نکات کلیدی موضوع فدرالیسم پیشنهادی را در بر دارد و لازم است، به این بند، بطور گسترده تری، پرداخت.

حق تعیین وضعیت سیاسی، به زبانی دیگر به این معنی ست که اگر قومیتی، بنا بر هر دلیلی، تصمیم به خروج از سیستم فدرالی گیرد (که می تواند بنا بر قانون دولت محلی و پارلمان منطقه ای، با نوعی همه پرسی، انجام گیرد) دولت فدرال، بر اساس قانون اساسی، حق دخالت ندارد و آن قومیت می تواند مسیر خروج را پیش گیرد. در اصل، حق تجزیه دارد.

در مورد حق تعیین شرایط اقتصادی هر چند مرز های کشوری در دست دولت مرکزی قرار می گیرد. اما بر این اساس، دولت محلی می تواند بسته به نوع احتیاجات یا منابع خود، با کشورهای دیگر، قرارداد های تجاری و اقتصادی امضا کند. در اصل، این بند به ظاهر مبهم، اساس مالکیت یک قومیت بر منابع کشوری در منطقه می باشد. در اینصورت، نفت خوزستان به مالکیت اعراب منطقه خوزستان و منبع گازی در مناطق جنوبی دیگر، در اختیار دولتهای محلی قرار خواهد گفت.

این بند، در کشورهایی که مالکیت خصوصی بر منابع، وجود دارد، مشکلی ایجاد نمی کند اما در کشوری مانند ایران که منابع، باید به همه کشور تعلق داشته باشد، قابل قبول نخواهد بود و اگر این چنین باشد، مناطقی که دارای منابع سرشار نیستند، براحتی در فقر می مانند و در کنار آن، دولت محلی قوم دیگر، با برداشت منابع زیرزمینی، می تواند رشدی نامتوازن با بقیه نقاط دیگر داشته باشد. نتیجه این چنین مالکیتی، رشد اقتصادی ناموزون کشوری خواهد بود. امری که قومیت های موافق این سیستم، امروزه، در رابطه با تمرکز قدرت مرکزی، بخاطر عدم توجه به قومیت ها، از آن شکایت دارند. در واقع، آنها همی شرایط را به قومیت های دیگر، که منابع متعددی ندارند، تحمیل می کنند.

یکی از اشکالات سیستم فدرالی پیشنهادی، مطرح نکردن مالکیت بر منابع کشوری است. خاموشی این پیشنهاد به نوع مالکیت بر منابع، ناشی از عدم توجه یا سهل انگاری نیست. به باور این نگارنده، مطرح نکردن، عمده می باشد. به قول معروف، دور از چشم، دور از فکر. در حالیکه این موضوع، یکی از نکات بسیار مهم سیستم فدرالی باید باشد، " تعیین حق مالکیت بر منابع کشوری "

در کشوری مانند ایران، منابع زیرزمینی باید ملی و عمومی باشد و در خدمت همه آحاد کشوری . این منابع، باید در خدمت رشد همه کشور باشد. دولت های محلی نایستی کنترل منابع زیر زمین را داشته باشند. این حق، همچنین در مورد آب نیز صادق باید باشد. منابع آبی، باید در خدمت همه کشور باشد نه در اختیار دولت های منطقه.

اگر به جمع‌بندی نامناسب بودن سیستم فدرالی در ایران، پردازیم، باید به این مقولات توجه کنیم. سیستم فدرالی ایالتی، در ایران کارساز نیست به این خاطر که سیستم فدرالی ایالتی، لازمه اش، یک زبان و یک قومیتی کشور می باشد. ایران چند قومیتی با زبان های گوناگون است. به تبع، نوع فدرالیسمی که مورد نظر برخی احزاب سیاسی قومیت ها باید باشد، فدرالیسمی قومیتی است. بر این اساس، معضلاتی در این سیستم اداری پیش می آید که برخی از آنها را می توان به شکل زیر، مطرح نمود.

یک: در ایران، منابع زیر زمینی، نمی تواند تحت اداره و مالکیت قومیت ها باشد. مالکیت قومیت ها بر منابع زیر زمینی، باعث رشد نامتقارن و ناموزون اقتصادی کشوری می گردد که منجر به تعمیق فقر در بخشی هایی از کشور می گردد.

دو: ایران، در منطقه خطرناکی از جغرافیای زمین قرار دارد. ژئوپولیتیک منطقه و ذات کشور های منطقه، زمینه نامساعدی برای سیستم فدرالی می باشد. در کشوری مانند ایران، داشتن دولت های محلی، می تواند زمینه نفوذ قدرت های منطقه ای گردد و این خلاف منافع ملی کشور خواهد بود.

سه: در هم تنیدگی قومیت های ایران در نقاط مختلف ایران، زمینه رشد اختلافات بین قومیت ها خواهد گردید مگر اینکه مرز های نوی بر اساس تمرکز اقوام ترسیم گردد و در جاهایی که

اقلیتی از قومیت مشخصی در میان قومیت اکثریتی دیگر و به دور از منطقه قومیت خود باشد، مراکز قدرت کانتونی ایجاد گردد که خود، مشکل حادی در کشور خواهد شد. نمی توان در بخش دیگری از کشور، چند روستا و یا بخش را زیر نظر دولت محلی دیگری که صد ها یا هزاران کیلومتر از منطقه دور است قرار داد. همچنین در مناطقی، در هم تنیدگی آنچنان است که جداسازی قومیتی، انجام پذیر نیست. در برخی از نقاط ایران، مانند خوزستان، قومیت عرب زندگی می کند که در اکثریت نیست و به تبع، دولت محلی، نمی تواند به دست اقلیت در یک منطقه انجام گیرد. جداسازی قومیت ها، خود زمینه گرایش های جدایی طلبی می گردد. برای مثال، در خوزستان، یک قومیت زندگی نمی کند. عرب، لر و فارسی زبان نیز زندگی می کنند.

چهار: داشتن زبان رسمی دوم، بجز فارسی، خود زمینه تنش های قومیتی می گردد. موضوعی که برخی از قومیت های ایران، بر آن پافشاری می کنند.

پنج: ایجاد دولت های مختلف در یک کشور، با قوانین محلی مختلف، زمینه هرج و مرج در اداره کشوری می گردد. بطور مثال، دولت های محلی، می توانند با وضع قوانین محلی، از مهاجرت قومیت های دیگر، به منطقه خود، به دلائل مختلفی، جلوگیری کنند و این بر خلاف روح شهروندی کشوری می باشد. نمونه های زیادی در این زمینه می توان مطرح نمود که به برخی از آنها در یادداشت زیر به آنها اشاره گردیده.

شش: آموزش در دولت های محلی: از آنجایی که زیر نظر دولت محلی است، می تواند به رشد ناموزون آموزش و پرورش در سطح کشوری منجر گردد. این در ذات، در تضاد با آموزش و پرورش متقارن برای همه شهروندان کشوری و فرصت یکسان رشد می باشد.

یادداشت اول: اصولاً سیستم فدرالی، همان ساختار قدرت مرکزی است در ظرفی کوچکتر و به شکل محلی آن. نوع ساختار، دموکراسی واقعی که باید مشارکت واقعی توده ها در نهاد قدرت باشد را بر نمی گیرد و سرنوشت توده ها تابعی از نفوذ احزاب می گردد که لزوماً آن احزاب، نماینده منافع طبقاتی توده های فرودست نمی باشند. نمونه این نوع ساختار را می توان در کشور فدرال ایالتی ایالات متحده آمریکا بخوبی مشاهده نمود. این نوع ساختار قدرت، زمینه رشد بورژوازی محلی است و تسلط قشر خاصی بر منابع و قدرت محلی، برای رشد خود. امروزه، اکثریت جامعه را، طبقه کارگر تشکیل می دهد و تسلط بورژوازی محلی بر مناطق کشوری بنام قومیت ها، تامین کننده منافع کارگران نخواهد بود. ما، طبقه کارگر را شامل همه مزدبگیرانی می دانیم که در برابر دستمزد مشخصی، نیروی کار خود را چه در شکل کار ییدی یا فکری یا ترکیبی از این دو، در اختیار صاحبان سرمایه قرار می دهند و دارای ابزار کار نیستند. از سویی این سیستم اداری محلی، می تواند به نقض حقوق شهروندان در مناطق خاصی منجر گردد. برای نمونه، امروزه، با رویگردانی دادگاه عالی آمریکا از حق زنان در تعیین آزادی سقط جنین، تصمیم را به حکومت های ایالتی و قانونگذاران محلی واگذار کرده است. در این زمینه، برای مثال، در بخشی از آمریکا، سقط جنین، غیر قانونی گشته است و در برخی دیگر از ایالات، بر اساس قانون

ایالتی، سقط جنین، آزاد می باشد. در این مورد، حتی در برخی از ایالات، قانون ایالتی تا آنجا پیش می رود که حتی بردن زنی به کلینیک هایی که در آن سقط جنین انجام می گیرد، توسط غریبه ای یا همسایه ای یا دوستی و آشنایی، جرم محسوب می گردد و مخالفان سقط جنین، می توانند کمک کننده را به دادگاه بکشانند. این نوع هرج و مرج اجتماعی و سلب آزادی فردی، تنها در یک سیستم فدرالی، ممکن می گردد.

یادداشت دوم: منطقه خاورمیانه بطور تاریخی، تجربه زندگی دموکراتیک را نداشته و تقریباً همه کشور های منطقه، به شکلی اسیر استبداد، چه در شکل سلطنتی یا جمهوری بوده و می باشند. از سویی بخاطر منابع سرشار انرژی و منابع دیگر زیر زمینی، یکی از مراکز رقابت های منطقه ای و جهانی بوده و قدرت های جهانی، همواره در تلاش برای ایجاد منطقه نفوذ در آن بوده و این واقعیت، حساسیت ها را نسبت به نوع ساختار قدرت در منطقه تیز تر می کند. با در نظر گرفتن این واقعیت های اقتصادی و سیاسی و تنوع کشور ها، چه از زاویه فرهنگی، تجربیات تاریخی، اقتصادی منطقه و جهانی، یک سیستم فدرالی براحتی می تواند زمینه نفوذ منافع خارجی در داخل گردد. منافع قدرت های جهانی، در همبستگی کشوری پهناور و مردمی نیست. تلاش برای نفوذ و ایجاد تشنج بر بستر ستم های تاریخی و تجربیات تلخ قومیت ها در سده های اخیر، سیستم فدرالی را نامناسب تر از همیشه برای کشور های منطقه و به ویژه، ایران می سازد.

بررسی فدرالیسم از دیدگاه منافع طبقه کارگر در ایران

در نوشتاری پیشین "فدرالیسم، ساختاری نامناسب در ایران"، به دلایل ویژه نامناسب بودن آن در ایران اشاره کردیم. آن نوشتار، نه از دیدگاه منافع خاص طبقه کارگر، بلکه از زاویه منافع همه خلقی و بهروزی همه اقشار و طبقات فرودست و بخش هایی از سرمایه داری ملی، در نظر گرفته شد. در نوشتار زیر، بطور مختصر، همین مقوله، از دیدگاه منافع طبقه کارگر، مورد بررسی قرار می گیرد.

ایران جامعه ای است که از اقوام مختلفی، در طول تاریخش، تشکیل گردیده است. پخش شدگی این قومیت ها، در بیشتر موارد مرزی است با برخی از آنها در مناطق درونی کشور. واقعیت اجتماعی در مورد اقلیت های ایران این است که قومیت های ایرانی، در طی سده اخیر، ستم های چند گانه کشیده اند. از سویی، به چند دلیل، مناطق جغرافیایی قومیت ها، رشد اقتصادی متوازن نسبت به نقاط مرکزی ایران نداشته و از سویی، از دیدگاه فرهنگی و زبانی، تلاشی در زمینه رشد فرهنگی و زبانی آنها انجام نگرفته است. در کنار این ستم ها، مانند همه شهروندان دیگر کشوری، نیز از استبداد عمومی رژیم های ایران، در رنج بوده اند.

این ها، واقعیت های تاریخی و اجتماعی و غیر قابل انکار می باشند.

اما مقوله قومیت ها و راهکار رفع ستم از آنها به نوع نگرش اجتماعی مربوط می گردد. اگر ما از دیدگاه بورژوازی به این مقوله نگاه کنیم، دو راه می توان در نظر گرفت. یکی سیستم مرکزی اما

دمکرات که تلاش کند، در جهت رفع ستم کلی، قدمی بردارد. راهکار دیگر، سیستم اداری غیر متمرکز است و واگذاری بخشی از اداره منطقه ای به قومیت ها که همان راهکار فدرالیسم است که پیشتر به آن پرداخته شد.

اما اگر این مقوله از دیدگاه کارگری و منافع طبقه کارگر مورد بررسی قرار گیرد، راهکارهای دیگری را می توان در نظر گرفت. اولین موضوعی که باید به آن پرداخت، مقوله حق تعیین سرنوشت است که بسیاری از مارکسیست ها، از دوره لنین به بعد، با آن روبرو بوده اند و به صورت یک اصل، در آمده است که اکثر کسانی که به مارکسیسم روی می آورند، بدون بررسی درست این مقوله، حق تعیین سرنوشت را پذیرا می شوند. پرسش این است که معیار این پذیرش چه باید باشد؟

معیار، منافع طبقه کارگر کشوری در کلیت خود می باشد. اگر جداسازی یا ایجاد مناطق خود مختار یا حاکمیت محلی در اشکال مختلف خود، به رشد طبقه کارگر منطقه ای و کشوری کمک کند، آنگاه، می توان حق تعیین سرنوشت را مثبت دانست اما اگر این شکل از ساختار قدرت در شکل محلی خود، نافی رشد و منافع کلی طبقه کارگر باشد، باید آن را رد نمود.

پیش از اینکه به مفهوم طبقه کارگر، پرداخته شود، باید مفهوم "کارگر" را بررسی نمود. اما برای این بررسی، مفهوم کالا باید اول در نظر گرفته شود تا مفهوم کارگر، در رابطه با کالا، تعریف گردد.

ما با تعاریف ساده و همه فهم کالا شروع می کنیم که عبارت است ماده خام همراه با کاری که توسط نیروی کار، به شکلی دیگر درآورده می گردد که یا جنبه مصرفی پیدا کرده کند، یا تولیدی یا تزئینی که هر کدام کاربرد های خود را دارد.

به زبان دیگر، کالا، ماده خام یا نیمه خام یا غیر فعالی است به اضافه انرژی یا نیروی و توان و کارگر که در آن نهادینه یا جایگیر می شود، بطوریکه ماده خام، نیمه خام یا غیر فعال را عملیاتی و فعال سازد.

کالا به شکل کلاسیک آن مقوله شناخته شده ای است اما کالا، به شکل دیگری نیز وجود دارد که چندان قابل لمس به شکل کالای معمولی نیست و آن، مقوله "عملکرد" است.

اگر یک ماشین حساب را در نظر بگیریم، در شکل غیر فعال، یک کالا است که از قطعاتی ساخته شده و چند لایه ای می گردد اما زمانی این ماشین حساب، فعال می گردد که برنامه ریزی یا برنامه ریزانی، قادر باشند، بخش هایی از آن را با نرم افزاری، فعال کنند. این نرم افزار، حاصل انرژی و مهارت و دانش بخش دیگری از کسانی است که در تولید مستقیم آن کالای غیر فعال، دخالت نداشته اما بخشی از کار را در فعال سازی انجام می دهند. این ها، مهندسين و تکنيسين های برنامه ريز می باشند. نرم افزار، کالای جداگانه ای است که در ارتباط با کالای ماشین حساب، آن را از شکل کالای غیر فعال به کالای فعال، تبدیل می سازد تا کالا، کامل گردد، اما این کالا، شکل ملموس کالای معمولی را ندارد. همانطور که اتوموبیل، بدون چرخ یا قطعات،

نمی تواند فعال موثر شود. ماشین حساب، در این مثال، بدون آن نرم افزار، نمی تواند عملیاتی گردد.

بنابراین، مفهوم کارگر، در این صورت کسی خواهد بود که نیروی کار و مهارت خود را با ماده خام یا نیمه خام یا غیر فعال در هر شکلی و حالتی بیامیزد و در قبال آن، دستمزدی دریافت کند بدون اینکه اختیاری بر کالا داشته باشد. همچنین، همه کسانی که در برابر فروش نیروی کار خود، دستمزد دریافت می کنند، شامل طبقه کارگر می شوند.

به این شکل، مفهوم کارگر، وسیعتر از اشکال کلاسیک خود می گردد و نه تنها کارگران تولیدی را در بر می گیرد، بلکه همه تولید گران و بخش های خدماتی (غیر مولد) و مهندسين، معلمان، اساتید دانشگاهی که نیروی کار خود را در برابر دریافت دستمزد مبادله می کنند، نیز شامل می گردد. با این تعاریف، حالا به طبقه کارگر ایران می پردازیم و از زاویه منافع این طبقه و اقشار آن، موضوع قومیت های ایرانی را بررسی می نمایم. بر اساس آمار های مختلف، تعداد کارگران ایران، نسبت به نوع تفکیک آنها، بین بیست و سه میلیون تا رقمی بیشتر از سی میلیون تخمین زده می شود. با احتساب تعاریف جدیدتر، این رقم، می تواند بیش از چهل میلیون باشد. این نیروی عظیمی است که در صورت سازمان یافتگی، قدرت ساز می گردد.

یکی از عمده ترین شکایات قومیت های ایرانی، در کنار عدم رشد فرهنگی، رشد اقتصادی آنها می باشد و به این خاطر، با خواست فدرالیسم، تلاش می کنند امور اقتصادی خود را بدست گیرند تا در پرتو آن، رشد اقتصادی را عینیت بخشند. از آنجایی که اقتصاد و صنایع در این مناطق

، رشد کافی نداشته، به تبع، رشد طبقه کارگر در این مناطق، باید نسبت به رشد کمی و کیفی کارگران در مناطق مرکزی کشور کمتر باشد. حال، باید پرسید اگر رشد سرمایه و تبعات آن که تولید کارگر می باشد، دارای رشد کمتر بوده، چگونه، بر اساس باور مارکسیستی، خودمختاری یا شکل اداری فدرالیسم، می تواند توجیه گردد؟ باید به خاطر داشت که در باور مارکسیستی، زمانی این خواست، از زاویه منافع کارگران، توجیه پذیر می گردد که رشد طبقه کارگر در مناطق دیگر کشوری، به دلایل مختلف ساختار قدرت، در ضعف باشد و منطقه خودمختار، دارای ظرفیت بیشتری برای رشد داشته و سرمایه داری محلی، در شکل خودمختاری، به رشد این طبقه، یاری برساند.

حال می توان پرسید که آیا فدرالیسم، با انکشاف سرمایه در مناطقی که قومیت ها، ساکن هستند، به رشد طبقه کارگر منطقه ای و کشوری کمک می کند یا نه و این رشد، نسبت به رشد طبقه کارگر در مناطق دیگر، جلوتر خواهد بود یا نه؟ شاید گفته شود که سرمایه داری محلی، و انکشاف سرمایه محلی، معبری برای رشد طبقه کارگر محلی خواهد بود. این توجیه، ظاهراً درست است اما در اصل نادرست می باشد. اینجا باید به موضوع ساختار قدرت توجه نمود. عقب ماندگی مناطق محروم، ناشی از عملکرد دولت هایی می باشد که مردمی نیستند. این ارتباطی با ساختار مرکز گرا یا غیر متمرکز ندارد. در همان ساختار غیر متمرکز، نیز می توان در شکل محلی، حاکمیتی غیر توده ای داشت که اجحافات طبقاتی را اعمال کند و با در دست گرفتن اقتصاد، بدون ایجاد زمینه های رشد کیفی اقشار کارگری محلی، به استثمار و سرکوب بیشتر آنها، دست

بزند. در مقایسه با یک ساختار قدرت مرکزی اما مردمی و دموکراتیک و با طبقه کارگر رشد یافته، دولت خودمختار با بورژوازی محلی عقب افتاده تراز بورژوازی کشوری، باعث کندتر شدن رشد کمی و کیفی کارگر ساکن در مناطق محروم می گردد. با این نگرش، فدرالیسم، در اصل، به عقب ماندن کمی و کیفی منافع کارگران، می انجامد. اگر ساختار قدرت کشوری، توده ای باشد، با توزیع عادلانه سرمایه گذاری در نقاط محروم و توجه ویژه به آن مناطق در جهت همگون ساختن سطح زندگی و رشد اقتصادی، نه تنها اقشار طبقه کارگر محلی رشد می یابد، بلکه کل طبقه کارگر را در همه اشکال خود، رشد خواهد داد. این نه تنها شامل کارگران تولیدی می گردد، همچنین تمام اقشار دیگر کارگران شامل اقشار معلمان، اساتید دانشگاهی، مهندسان، کارگران بخش خدمات را شامل خواهد شد. در اصل، همه توان طبقه کارگر کشوری و مهارت های آن، در خدمت فرو دستان مناطق محروم و طبقه کارگر محلی قرار خواهد گرفت. در این صورت، به جای تکه تکه کردن کارگران به مناطق تقسیم شده کشوری، کارگران در یک واحد کلی کشوری، قرار خواهند گرفت که با سازمان دهی همه بخش های کاری، قدرت چانه زنی، طبقه افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد. اینجاست که وحدت طبقه کارگر در سطح کشوری، شکل مادی برتری پیدا می کند و کارگران با طبقه واحد خود، می توانند جامعه را در تحركات اجتماعی خود، به جلو برانند.

ساختار قدرت شورایی، یا دموکراسی همه خلقی

طرح پیشنهادی اولیه

در نوشتاری زیر عنوان فدرالیسم، به بررسی کلیات فدرالیسم و همچنین نارکارایی آن در شرایط پرداختیم و راهکار برطرف کردن ستم های چند گانه فرهنگی و اقتصادی قومیت های ایران را، نه در سیستم فدرالی، بلکه در یک سیستم جایگزین، دانستیم. در این نوشتار، تلاش می شود رؤس چنین سیستم جایگزین تا حدی روشن گردد و نشان داده شود که چگونه، این سیستم جایگزین، می تواند با حفظ تمامیت ارضی کشوری، احقاق حقوق قومیت های ساکن ایران، را تامین نماید و نه تنها با منافع توده های فرودست ایران و منافع طبقه کارگر ایران، همخوانی داشته باشد بلکه سدی در برابر امکان رشد استبداد در کشور گردد

فرماسیون اجتماعی و سیستم های اداری کشوری، چه مرکز گرا باشد یا ترکیبی از مرکزگرایی و سیستم های ایالتی (فدرالیسم)، بخاطر عواملی که در زیر به آن پرداخته می شود، در زمان، به فساد کشانده می شوند که در بهترین حالات، دموکراسی به شکل نمادین، باقی می ماند و در بدترین شکل، به استبداد عریان سقوط می کنند.

پایه هر سیستمی، اگر به طور واقعی در دست توده های مردم نباشد، در زمان، ویران می گردد. پرسش این است که آیا هر توده ای، قادر به پاسداری از اصول دموکراتیک جامعه اولیه می باشد

یا نه؟

پاسخ منفی است. هر توده ای، قادر به چنین کاری نیست. زمانی افلاطون، در برابر همین دیدگاه، قرار گرفته بود و راهکار او، حاکمیت فیلسوفان و خردمندان شد. می دانیم که چنین راهکاری عملی نیست. اما در عمق این باور، نیز حقیقتی نهفته است. به ذهن افلاطون در آن زمان نرسیده بود و نمی بایست هم می رسید که توده ها را می توان به حد خردمندان رساند. توده ناآگاه، مانند سیلی خروشان ویران کننده می باشد اما همین توده، زمانی که به آگاهی درست رسد، سازنده می گردد.

شاید پرسیده شود که توده، یک مفهوم عام است و به تبع، یک عینیت واحد و همسان نیست که بتوان از آن، به شکل یک واحد اجتماعی، نام برد. این پرسش درستی است. توده، دارای طبقات و زیر طبقات خاص خود با منافع مختلفی می باشد اما طیف های وسیعی از آن در برهه های تاریخی مشخصی، همسانی و همسویی منافع دارند و این زمینه مشترکی است که ما بر آن تکیه می کنیم.

اگر ما، از زاویه ایدئولوژیک خاصی به مقوله توده نگاه کنیم، بناچار، بر اولویت طبقه خاصی که زیر ساخت باور بر آن استوار است، باید تکیه کنیم اما در شرایط کشوری و در برهه خاص تاریخی کشوری مانند ایران با درک شرایط اجتماعی و درجه رشد اقتصادی و ناهنجاری های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن، باید از سد دیدگاه ایدئولوژیک، در این مرحله گذشت و بر عامیت مقوله توده تکیه نمود. در این برهه تاریخی ایران و در گذار از استبداد کنونی، همه اقشار مردمی از کارگر و کشاورز گرفته تا طبقات میانی و بخشی از سرمایه داری صنعتی و ملی،

دارای منافع مشترکی خواهند بود و لذا، در اینجا، واژه توده، اکثریت مردم ایران را که گستره عظیمی از کارگران، کشاورزان و طبقه میانی است، را در بر می گیرد.

انقلاب مشروطه، یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک در ذات بود که قدرت گیری رضا خان و تاسیس خاندان شاهی پهلوی، نیمه کاره ماند. هر چند در زمان پهلوی دوم، مناسبات سرمایه داری رشد بیشتری یافت و با اصلاحات ارضی، سیستم ارباب-رعیتی و شیوه تولیدی آن، برچیده شد و این در مسیر همان انقلاب پیشین بود اما به خاطر استبداد شاهی و ایجاد انسداد سیاسی و خفقان، انقلاب نیمه کاره مشروطه، باز در همان شکل سابق باقی ماند. انقلاب سال ۱۳۵۷، ادامه انقلاب مشروطه بود که باز هم قادر به رشد تکاملی خود نشد و با رویگردانی رهبری دینی از آن، ایجاد زمینه های گشایش اجتماعی و آزادی های مصرحه در قانون اساسی دوران مشروطه، جامعه دارای رو بنای مناسب شیوه تولیدی خود نگردید و آزادی، و رشد اقتصادی موزون، میسر نشد. جامعه ایران، هنوز، در انتظار به ثمر رسیدن روح همان انقلاب اولیه می باشد که تاسیس یک جامعه مدنی و قانون-محور و سکولار می باشد.

یکی از دست آورد های انقلاب مشروطه که خود را در متمم قانون اساسی آن زمان متبلور ساخت، تدوین قانون انجمن های ایالتی و ولایتی بود. قانونی که خاندان پهلوی، آن را کنار گذاشت و هرگز اجازه عملی شدن به آنرا نداد. قانونی که شالوده مشارکت توده های ایرانی را در ساختار قدرت، در نظر گرفته بود. آنچه در این نوشتار، پیشنهاد می شود، بر اساس همان باور

متمم قانون اساسی دوران مشروطه است اما در شکلی به مراتب پیشرو تر و گسترده تر بطوری که همه نهاد قدرت را در دست مردم قرار خواهد داد.

در این فرمایشون، سازماندهی توده ای به شکل شورایی واقعی است. هم رهبری، در شکل مرکزی و هم در شکل محلی، در ذات، شورایی می ماند. اما توده بدون آموزش، حتی در شکل شورایی، به خطا می رود. تنها آموزش بدون وقفه توده ها، از طریق ساختارهای مناسب کشوری و محلی، و تلاش برای آگاهی سازی توده ها به شرایط داخلی و جهانی و تلاش برای ادراکات جامعه ای لائیک و ایجاد زمینه های لازم برای درک درست مسائل در سطح محلی و کشوری، سیاست های سیستم، منافع ملی، و اینکه منافع ملی در هر موردی چیست و چگونه می توانند پاسداری شوند، توده ها را آگاه به شرایط کشوری و محلی خواهد ساخت و آنها را پاسدار واقعی منافع خود می گرداند. تاسیس نظرخواهی های کشوری و محلی برای درک درست خواست های توده ها و خلق های ایران، رفراندوم های مناسب در تصمیمات حیاتی، پرهیز از سکتاریسم و آموزش در جهت ادراکات درست جامعه مدنی، در زیر یک پرچم ملی و آموزش توده ها، به درک این واقعیت که منافع جمعی و کشوری، در جهت تامین منافع همه خلق های ایران می باشد، راه درست ایجاد دموکراسی توده ای خواهد بود. مجموعه این سیاست های توده ای است که مسیر جلوگیری از فروپاشی دموکراتیک را سد می نماید.

اما حتی، شورا، بدون زمینه های مادی، نیز شکننده می گردد. برای تثبیت شورا و زمینه بالندگی آن، زمینه های مادی رشد لازم دارد.

این زمینه ها، همان حقوق پایه ای توده ای می باشند که تا حدی از آن ها یاد شد. آموزش عالی رایگان (حد اقل تا سطح لیسانس و بعد از آن با مخارج پایین برای علاقمندان ادامه به آموزش عالی تر). حق پایه ای اشتغال، حق پایه ای خدمات بهداشتی رایگان و در برخی شرایط، سهم ناچیزی از سوی بیمار. فقر زدایی در جامعه بطوریکه فقر در جامعه برای همیشه، از میان برده شود.

ایجاد خدمات ملی برای معلولین و پاسداری اجتماعی و خدمات خانگی برای معلولین ، تلاش واقعی برای ریشه کنی ناتوانی در خواندن و نوشتن، اجباری کردن آموزش برای همه نوجوانان تا حد پایانی دبیرستا و تشویق آنها به لزوم برخورداری از آموزش عالی. آموزش های توده ای در رابطه با حقوق شهروندی و در کنار آن، قانونمداری آحاد جامعه، درک درست آزادی بیان و قلم و ارتباط آن با سایر حقوق پایه ای از جمله حق آموزش رایگان و خدمات بهداشتی رایگان و حق پایه ای کار و اشتغال برای همه و غیره، و پاسداری از آزادی های مطبوعاتی و نشریات، آموزش های توده ای بر لزوم احترام به آزادی و حقوق همه آحاد جامعه لزومات یک جامعه رو رشد می باشند.

فقر، عامل فساد:

در جوامعی که فقر مادی وجود دارد، به تبع، فقر فرهنگی و ذهنی نیز ایجاد می شود.

فساد در یک جامعه، اشکال مختلفی دارد. از فساد های مالی و سیاسی در سطوح بالا تا رشوه در پائین ترین سطوح اداری. در چنین جوامعی، جامعه عموماً جامعه ای به غایت مادّیگرا و مصرفی

می شود. این فساد های اقتصادی، در شکل شدیدتر، خود را به صورت عارضه های مختلف اجتماعی از جمله سرخوردگی های اجتماعی، جنایت و مصرف و توزیع مواد مخدر، و در دنبال آن، ایجاد راهکار های پولشویی برای قانونی جلوه دادن درآمدهای غیر مشروع می گردد. در زمان، مانند خوره، بخشی از جامعه را از درون نابود می کند و سقوط اخلاقیات، را تشدید می نماید که خود، چرخه فساد و جنایت را تشدید و تسریع می کند. چرخه فقر در پائین، نشان از جنایت و فساد در بالاست و این چرخه ها، تشدید گر یکدیگرند در یک رابطه دیالکتیکی. این چرخه، در روند زمان، کل سیستم، را آلوده و نابود می سازد. در این فساد، قدرت متمرکز، راحت تر آلوده می گردد تا در شکل غیر متمرکز اما در هر دو صورت، در زمان، هیچکدام، مصون از این عارضه نخواهند بود. اما فساد، لازمه اش، فقر در جامعه است. فساد مانند میکروبی است که زمینه کشت لازم دارد. بستر فقر، آن زمینه لازم است. بررسی جوامعی که با بحرانهای مالی و اقتصادی روبرو می شوند یا هستند و یا فقر در بخشی از سطوح ان نهادینه شده، نشان می دهد که بر بستر فقر است که، بزه در شکل های جنحه و جنایت، رشد مصرف مواد مخدر، توزیع مواد مخدر، سرقت مسلحانه یا غیر مسلحانه و معضلات اجتماعی دیگر رشد و نمو می کند. بخش فقر زده ی جامعه، نه درکی از شرایط سیاسی دارد، نه توجهی به آن دارد و نه اصولاً تحرکات سیاسی در جامعه، برایش اهمیتی دارد. هر چه فقر بیشتر شود، جامعه، از زاویه رشد ذهنی، عقب تر می رود و از مشارکت در امور سیاسی که سرنوشت کشور را در نظر دارد، دورتر

می شود. توده ناآگاه و عقب افتاده، بسترگاه مناسبی برای رشد پوپولیسم می شود و این انحراف اصول دموکراتیک را در پی دارد.

این نوع بررسی، ما را به آن اصل حقوق پایه رهنمون می گرداند که حق اشتغال، آموزش های توده ای و تلاش برای ایجاد مهارت، حق پایه ای در یک جامعه ای می باشند. جامعه ای که می خواهد نسل های آینده اش، آینده ساز باشند. این آینده سازی، تنها بر بستر رشد دموکراسی در جامعه انجام می گیرد و رشد دموکراسی، یعنی آشنا تر شدن و آگاه تر شدن توده های وسیع جامعه، به حقوق خود، به اصول قدرت، و نهاد های قدرت و روند عینی سازی خواست های ذهنی که ناشی از لزومات رشد زندگی اجتماعی است. خواست های عینی، باید از بستر ذهنیت آگاه بگذرد و این آگاهی، به نهاد قدرت توده ای و لزوم ایجاد زمینه های رشد آن مربوط می گردد.

با در نظر گرفتن نکات مطرح شده، ساختار قدرت سالم، از طریق مشارکت هر چه بیشتر توده ها در تصمیم های اجتماعی، نه به شکل رای دادن های هر چند ساله، بلکه مشارکت دائمی آنها در زندگی کشوری و تصمیم های مهم دائمی جامعه است.

در این نوع، چه در سطح کشوری در شکل متمرکز یا امتزاجی از متمرکز و محلی یا فدرالی، جامعه می تواند پویا باقی بماند و از خود در برابر رشد استبداد، به درستی دفاع کند. استبداد، را باید در نطفه نابود نمود و این نابودی، تنها با آموزش دائمی توده و آشنا کردن آن به منافع بلند مدتش، میسر می گردد و این تنها از طریق گسترش قدرت شورایی است.

هر چند سیستم های دموکراتیک سرمایه داری نیز در ظاهر بر همین اساس می باشند لیکن، همانطور که گفته شد، در زمان، شکننده می شوند. اما ساختار واقعی توده ای، با در نظر گرفتن ویژگیهای خاص خود، از این شکنندگی، دور خواهد ماند.

در این رابطه، ساختار قدرت و اداری کشوری به شکل زیر پیشنهاد می گردد.

۱- شورای روستایی: شورای روستایی، توسط اهالی روستا، برای دوره مشخصی از میان کسانی که واجد شرایط می باشند با رای گیری مستقیم از طریق صندوق های رای گیری انتخاب می گردد. این شورا، می تواند شورایی از چندین روستای نزدیک به هم باشد. مسئولیت این شورا، رسیدگی به مشکلات روستا و کشاورزان، امر کشاورزی، و تسهیل ارتباطات بین اهالی با مراکز بالاتر اداری را می باشد. در این زمینه، تعاونی های کشاورزی و روستایی زیر نظر این شورا اداره می گردند.

۲- شورای منطقه ای: اعضای این شورا، از میان منتخبین شوراهای روستایی در منطقه ای که حدود و مرزهای آن مشخص گردیده تشکیل می گردد. از جمله وظایف این شورا، ایجاد هماهنگی بین شوراهای روستایی، تسهیل زمینه های ارتباطاتی، و همکاری های بین آنها و همچنین تشکیلات ارتباطی بین شوراهای روستایی منطقه ای با نهاد های بالاتر اداری کشوری می باشد.

۳- شورای شهری: اعضای این شورا، توسط رای مستقیم شهروندان هر شهر، برای اداره و تنظیم مقررات شهری، راه و ساختمان، و همه امور شهری و همچنین احذ مالیات از نهاد

های اقتصادی شهری در مراودات اقتصادی می باشد. در این شورا، شهر بر اساس وسعت و جمعیت، لازم است به حوزه های مختلفی تقسیم گردد بر اساس تعداد جمعیت نسبتاً برابر در حوزه ها. کاندیداها از هر حوزه، در یک رقابت انتخاباتی، با رای ساکنین حوزه، انتخاب می شوند تا به شورای شهر پیوندند. تعداد منتخبین هر حوزه، از آنجایی که تعداد سکنه هر حوزه نسبتاً برابر است، یکسان خواهد بود.

۴- شورای بخش: اعضای این شورا، از میان نمایندگان شوراهای منطقه ای و شهری، در بخش مربوطه تشکیل می گردد. در این سیستم، هر استان، به بخش های خاصی با مرزهای مشخصی، تقسیم می گردد که شامل شهر و روستاست. وظایف این شورا، تنظیم مناسبات بین شوراهای مناطق شهری و روستاهای مربوطه می باشد از جمله، مناسبات اداری، راه و ترابری بین مناطق و بخش ها، زمینه های سرمایه گذاری و غیره است.

۵- شورای استانی: در این بخش، از آنجایی که لازم است انتخابات شورای ایالتی که نقش عمده ای در اداره ایالت دارد، مورد تایید همه ایالت باشد، لازم است سه برابر تعداد لازم اعضای شورای ایالتی، از همه نمایندگان شوراهای بخش ها بطور نسبتاً مساوی معرفی و کاندید گردند. این کاندیداها، در طی مدت مشخصی به کارزار تبلیغاتی در سطح ایالت می پردازند تا روز پیش از انتخابات. انتخاب این اعضای شورای ایالتی، بار دیگر، بیانگر مشارکت مستقیم ساکنین ایالت در ساختار قدرت ایالتی است. این نهاد، عالی ترین نهاد

ایالتی است که تصمیم گیرنده ارتباطات، سرمایه گذاری ها، وضع قوانین استانی، اداری و اقتصادی و آموزشی استانی را به عهده دارد.

۶- شورای اداری کشوری: این شورا، عالی ترین نهاد قدرت کشوری می باشد که اداره کشور را در دست دارد اعضای این شورا از میان اعضای شوراهای استانی و ایالتی با تعداد ثابتی از هر ایالت، انتخاب می گردند. این شورا، خود به زیر مجموعه های خاص خود تقسیم می شود. از جمله، شورای مقننه، قضائیه و اجرائیه و شورای مسئول دادگاه عالی کشوری که نظارت بر اجرای قانون اساسی کشوری و قوانین کشوری دارد و همچنین شوراهای دیگری که لزوم آن احساس گردد.

۷- رئیس جمهور که از اعضای شورای اجرائیه می باشد، توسط شورای اجرائیه انتخاب می شود. هیئت وزیران، انتخاب رئیس جمهور از میان نخبگان و متخصصان متبحر در زمینه کار وزارتخانه و با تأیید شورای هیئت اجرائیه و مقننه انجام می گیرد. در صورت مرگ، ناکارآمدی یا فساد رئیس جمهور، شورا، رئیس جمهور را کنار و شخص دیگری را بر می گزیند. حفاظت از مرزها، گمرکات، جمع آوری مالیات های کلی کشوری، روابط خارجی، مذاکرات سیاسی با کشورهای دیگر، روابط با سفارت خانه ها، و همچنین مدیریت ارتش، با قوه مجریه و زیر نظر رئیس جمهور و وزیر دفاع او می باشد.

۸- شورای نظامی: این شورا از میان اعضای سه شورای مجریه، مقننه و قضائیه انتخاب می گردد و وظیفه آن، بررسی شرایط جنگی و دادن اختیار جنگ به رئیس جمهور می باشد.

این شورا، در امور ارتش دخالتی ندارد. در مواقع ویژه که فرصت بررسی شرایط خطر برای کشور وجود ندارد و تصمیم آنی در زمینه دفاعی لازم است. تصمیم با ریاست جمهور و تائید وزیر دفاع می باشد.

۹- قوه مقننه: این قوه نیز توسط شورای مرکزی از طریق انتخابات داخلی خود، برگزیده می گردد. دوره نمایندگان، چهار سال می باشد و بعد از آن برای دو دوره، قادر به انتخاب در این شورا نخواهند بود. وظایف این شورا، وضع قوانین کلی کشوری بر اساس مفاد قانون اساسی کشوری است. از جمله وظایف دیگر این قوه، تایید قراردادهای بین کشور ایران با کشورهای دیگر. تصویب چارچوب قوانین کلی مقوله آموزش و خدمات عمومی در اختیار این قوه قرار می گیرد هر چند که این قوانین، بیشتر قوانین ناظر بر ایجاد امکانات آموزش و خدمات است و یکسان کردن امکانات آموزش برای همه آحاد کشوری، جدا از منطقه و جغرافیای کشوری است. از وظایف دیگر این قوه، تصویب قوانین ناظر بر بهداشت عمومی کشوری، سیستم دارویی، و قوانین کلی حاکم بر بیمارستان های کشوری است.

۱۰- قوه قضائیه: شورای قضایی که از میان اعضای شورای مرکزی انتخاب می گردد وظایف انتخاب و نظارت بر سلامت انتخاب قضات، و دادستان های کشوری را دارند. قضات عالی دادگاه های سراسری استانی، توسط شورای قضائی مرکزی از میان حقوقدانان و قضاتی که به سلامت قضایی و عدالت و بی طرفی شناخته شده اند، بعد از بررسی های

لازم انتخاب می گردند. دوره قضات استانی، یک دوره چهار ساله است و برای دو دوره، می توانند ابقا گردند. دادگاه عالی کشوری: در موردی که حکمی از دادگاه زیرین استانی یا کشوری صادر شده و مورد مناقشه قرر گیرد که بر خلاف اصول و روح قانون اساسی کشوری است، می توان به دادگاه عالی ارجاع گردد. حکم دادگاه عالی، فصل الختام خواهد بود.

۱۱- شورای اقتصادی کشوری: این شورا مسئول تنظیم درآمدهای کشوری و تعیین بودجه کشوری، و ایالتی می باشد. عضویت در این شورا، از دو بخش تشکیل می گردد. از هر ایالت، دو نماینده و ازدو قوه مقننه و مجریه، پنج نماینده عضو شورا خواهند بود. درخواست بودجه کشوری از سوی رئیس جمهور به شورا تقدیم می شود که شامل بودجه ارتش نیز خواهد بود.

۱۲- بخش های متمم: زبان و آموزش، بهداشت و خدمات عمومی در شکل کلی و منطقه ای آموزش: آموزش یکی از حقوق انسانی و بنیادی در جامعه می باشد. آموزش در کشور شورایی، دارای دو مؤلفه می باشد. یکی آموزش پیش دانشگاهی و دیگری دانشگاهی. از آنجایی که کشور ایران، دارای قومیت های چند گانه می باشد و زبان های مختلفی، در نقاط مختلف کشور، میان قومیت ها، استفاده می گردد، لازم است که آموزش در کشور، بر اساس یک طرح کلی و مرکزی نباشد. بر این اساس، از وظایف شوراهای استانی و ایالتی است که سیستم آموزش ایالتی را بر اساس لزومات ترکیب جمعیتی خود، با در نظر گرفتن قوانین کلی کشوری حاکم بر امر

آموزش، تدوین و اجرا کند. در این مورد، آموزش زبان مادری، می تواند به شکل زیر، در نظر گرفته شود. آموزش زبان مادری، از دوره پیش دبستانی تا نیمه دوره دبستانی همراه با آموزش زبان مشترک فارسی. آموزش به زبان مادری و فارسی، در دوره های دوم دبستانی تا نیمه دوره دبیرستانی. آموزش به زبان فارسی از دوره دوم دبیرستانی و دوره لیسانس به زبان فارسی. آموزش در دوره فوق لیسانس به بعد به زبان انگلیسی برای ایجاد زمینه ارتقای علمی کشوری. در همه دوره های آموزش از دوره دبستان به بعد، آموزش تسهیلات آموزش زبان انگلیسی یا دیگر زبانهای علمی جهانی بر اساس قوانین سراسری کشوری باید ایجاد گردد. همچنین، دانشگاه های کشوری، لازم است دپارتمان های مربوط به زبان اقوام ایران را تا مرتبه دکترا، تاسیس کنند.

بهداشت: بهداشت همچون مقوله آموزش نیز از حقوق بنیادی انسانی در جامعه می باشد. بر این اساس، یکی از وظایف شورای قانونگذاری کشوری، تصویب همه جانبه اصول تامین خدمات بهداشتی برای همه آحاد جامعه است. سقف تامین مخارج مربوط به درمان بیمار، توسط شورای بهداشتی کشوری مشخص می گردد. از وظایف این شورا، نظارت بر بیمارستانها، تامین منابع مالی و بودجه، نظارت بر قیمت گذاری های دارو و تامین دارو، همکاری با دانشکده های پزشکی و ایجاد زمینه های تحقیقاتی پزشکی می باشد.

آزادی های اجتماعی: آزادی های اجتماعی و فردی از حقوق اولیه و بنیادی کشور است. بر این اساس، آزادی بیان و قلم، تشکیل احزاب، اتحادی های صنفی و کارگری، تجمع های اعتراضی مسالمت آمیز، از حقوق بنیادی توده و جامعه است که خود را در قوانین اساسی کشوری، متبلور

می سازد. زندگی آحاد جامعه، یک حیطه خصوصی است و هیچ نهاد کشوری، اجازه دخالت در زندگی خصوصی افراد را ندارد.

آزادی مطبوعات و رسانه ها، در این سیستم تامین و باید توسط قانون کشوری، پاسداری گردد. هیچ نهادی، اجازه دخالت و یا تعیین خط مشی رسانه ها را ندارد.

خدمات بهداشتی ایالتی و استانی در اختیار هر استان و ایالت می باشد و قوانین محلی، تا زمانی که ناقض قوانین کلی کشوری در این زمینه نباشند، در اختیار شورای استانی است.

نیروی انتظامی، شامل دو بخش می باشد. نیروهای انتظامی کشوری و ایالتی. نیروهای انتظامی کشوری، در کل کشور و زیر نظر قوه مجریه می باشد. وظیفه این نیرو، امنیت کلی داخلی کشوری، تسهیل ارتباط بین نیروهای انتظامی ایالت ها از طریق ایجاد سیستم بهم پیوسته اطلاعاتی در زمینه جرائم می باشد. نیروی انتظامی استانی، زیر نظر شورای ایالتی می باشد و وظیفه آن، پاسداری از حقوق شهروندان و حفظ امنیت استانی است.

ساختار اداری هر استان و ایالت، زیر نظر شورای استانی است. زیر بخش های اداری ایالتی، شامل بخش مجریه ایالتی، قضایی ایالتی و مقننه ایالتی می باشد که اعضای این ساختار ها، توسط شورا های ایالتی، مشخص می گردد.

مالکیت: مالکیت در سیستم شورایی بر اساس پاسداری از مالکیت خصوصی است به جز در زمینه منابع زیر زمینی و صناعی که جنبه همگانی دارند و ملی بوده اند. در این زمینه، منابع زیرزمینی از

جمله نفت، گاز و معادن، در اختیار شورای کشوری و زیر نظر قوه مجریه کشوری و وزرای آن حوزه، قرار می گیرند. درآمدهای حاصله باید در اختیار شورای اقتصادی کشوری قرار گیرد تا بطور عادلانه، و بر حسب احتیاج مناطق، صرف توسعه همه مناطق کشوری گردد. صنایعی که ملی بوده، ملی باقی می ماند و مدیریت و درآمدهای آنها، مانند درآمدهای حاصله از منابع زیرزمینی در اختیار شورای اقتصادی مرکزی برای ایجاد تسهیلات کل کشوری خواهد بود.

متمم تقسیمات ایالتی: از آنجایی که توزیع جمعیت در کشور ایران متوازن نیست، لازم است تقسیمات ایالتی دیگری انجام گیرد تا با افزایش تعداد ایالات و برابری نسبی جمعیتی ایالات، رابطه جمعیت به نمایندگی، توازن یابد. همچنین، جمعیت زدایی در برخی از نقاط کشوری که از تراکم جمعیت برخوردار است، از طریق تقسیمات مناطق کشوری به بخش های اقتصادی متعدد و غیر متمرکز، جدا کردن مناطق اداری کشوری از مناطق اقتصادی و تلاش برای کاهش جمعیت شهرهای کلان با تقسیمات اداری و اقتصادی لازم می گردد.

در این رابطه، سیستم های شهری علمی، دانشگاهی و تحقیقاتی لازم است تاسیس و مناطق پر جمعیت شهری دور شوند.

فساد در سیستم فدرالیسم

"احزاب باید آموزش دهند نه حکومت کنند"

یکی از نکاتی که معمولا در دفاع از سیستم های دموکراتیک غربی بیان می شود، سیستم پارلمانی است که نمایندگان اقشار مختلف و برش های اجتماعی، در حوزه های مختلف، توسط احزاب، معرفی می شوند تا با انتخاب مستقیم توسط مردم، پارلمان را تشکیل دهند. در این سیستم، حزبی که بیشترین نماینده را معمولا کسب می کند، توسط رئیس جمهور یا شاه که جنبه تشریفاتی دارد، مامور تشکیل دولت می گردد. اما در برخی جوامع، به خاطر پراکندگی سیاسی در جامعه، تعداد احزاب، زیاد می گردد و هر حزبی تعدادی نماینده وارد پارلمان می کند که معمولا، هیچکدام، حائز اکثریتی که بتواند بطور مستقل، دولت تشکیل دهد را نمی شوند. در این صورت، حزبی که مامور تشکیل کابینه می شود به مذاکرات سیاسی برای تشکیل دولتی ائتلافی با برخی از احزاب همسو، روی می آورد. این نوع دموکراسی، عمولا بسیار شکننده می شود و از آنجایی که منافع مختلف در کنار هم قرار می گیرند، در زمانی کوتاه، معمولا، تضاد منافع، بر ائتلاف، پیشی می گیرد و به فروپاشی دولت می انجامد.

اما در همه این نوع سیستم ها، رأس حزبی که بیشترین نماینده را در پارلمان دارد، مامور تشکیل کابینه می گردد. هر چند این احزاب، در ظاهر منافع اقشار مختلف اجتماع را نمایندگی می کنند

اما در عمل، در این سیستم حکومتی، ساختار قدرت، قدرت احزابی است که در بسیاری از موارد، نه منافع توده‌ها، بلکه منافع اقلیتی کوچک را نمایندگی می‌کنند که صاحبان قدرت مالی در پشت پرده، می‌باشند و حامی دور از دید احزاب هستند.

در این نوع سیستم، حاکمیت احزاب، حاکمیت مستقیم توده‌ها نیست و به تبع، نمی‌تواند دموکراسی مستقیم توده‌ای باشد. نمونه بسیار خوب این سیستم به ظاهر دموکراتیک اما در اصل، فاقد اصول دموکراسی واقعی، سیستم حکومتی اسرائیل است. به شکل بیرنگ تر آن، سیستم‌های اروپایی، چه مرکزگرا یا فدرال، شامل این مقوله حاکمیت حزبی و جدا از توده‌های خود، می‌باشند.

حاکمیت حزبی، براحتی می‌تواند حول منافع اقلیتی در جامعه اما با توان مالی بالا، از طریق خرج کردن و پول پاشی در دوران انتخابات در حمایت از حزب خاصی و در درون حزب، از نمایندگان خاصی، اعمال نفوذ کنند و با نام مردم، منافع خود را تامین نمایند.

در این مورد، احزابی مانند حزب دموکراتیک یا جمهوریخواه در امریکا، احزاب کارگر یا حزب توری در انگلستان، حزب دموکرات و سوسیال مسیحی یا حتی حزب سوسیال دموکرات در آلمان مثال‌های مناسبی می‌باشند.

این به معنی این نیست که این احزاب، کاملا از مردم جدا می‌باشند. احزاب، معمولا زمانی بُرش اجتماعی دارند که منافع اقشاری در اجتماع را به شکل کلی، نمایندگی کنند یا اینکه آن اقشار

مردم، قبول کرده باشند که برنامه حزب، در جهت منافع کلی آنهاست. از این جهت، وجود حزب، در جوامع، یک امر ضروری است. احزاب، با تبلیغات حزبی در جهت آشنا سازی مردم به برنامه خود، کار آموزش انجام می دهند. این آموزش ها، می تواند دارای محتوایی مترقی یا تبلیغاتی دروغین باشند که همان وعده های سر خرمن دادن است. نمونه های زیادی در جوامع سرمایه داری وجود دارد که حتی خود توده ها نیز با آن آشنایی دارند و می دانند که احزاب مورد نظر آنها، همیشه، همه وعده های انتخاباتی را عمل نمی کنند اما اگر بخش نسبتاً مناسبی از این وعده ها، انجام گیرد، در جهت منافع کلی آن اقشار بوده و مورد قبول و پذیرش آن اقشار از توده ها می گردد. در واقع، انتخاب بین احزاب، انتخاب بین بد و بدتر می گردد.

احزابی هستند که برنامه های آنها، در جهت خدمات اجتماعی بیشتر است. در این میان، احزاب سوسیالیست (با سوسیالیسم علمی که همان مارکسیسم باشد، اشتباه نگردد) و سوسیال دموکرات در کشورهای اروپایی، هر چند در چارچوب بازار آزاد و سرمایه داری حرکت می کنند، را می توان نام برد.

این نوع احزاب، تکیه گاه آنها، بیشتر خرده بورژوازی و سرمایه های کوچک و بخش هایی از کارگران می باشد اما همچنین می توانند حمایت منابع مالی گسترده از سوی محافل بنگاه های سرمایه داری را داشته باشند.

در هر صورت، نوع دولت های برخاسته از این نوع سیستم، در اصل، دولت حزبی می باشد. در این شکل، ساختار قدرت، بطور مستقیم، در دست توده نیست و بهمین دلیل هم، اکثراً، محل نفوذ

می باشند و نفوذ منافع خاص، منافع کلی توده ها نیست. این نوع دموکراسی، نیز با توضیحاتی که در زیر در مورد دو کشور فدرالی برای نمونه آورده می شود، نیز نمی تواند منافع توده های ایرانی و قومیت های ایران را در کل تامین نماید. در مقایسه با سیستم های غیر دموکراتیک، این ساختار قدرت، پیشرفته تر و مترقی تر از سیستم های پادشاهی مشروطه یا بسیاری از سیستم های جمهوری با انتخاب مستقیم می باشد. اما بطور مثال، در سیستمی مانند آمریکا، تنها دو حزب عملاً فعالیت دارند و این دو حزب، نمایندگی منافع اقشار خاصی از اجتماع می باشند. به همین دلیل، هر گاه یکی از این دو حزب، دولت تشکیل دهد، نوع برخورد با منافع مردمی، در داخل دچار تغییراتی می گردد. هر چه حزب، رنگین کماتر باشد، منافع اقشار بیشتری در جامعه، تا حدی، در برنامه های آن حزب نمود پیدا می کند اما این تامین منافع، محدود می باشد. حزب دموکرات آمریکا در برابر حزب جمهوریخواه، رنگین کماتر است و به تبع، در برنامه های حزب دموکرات، تلاش در جهت اجرای برنامه هایی که جنبه خدمات مردمی بیشتری دارد، گسترده تر می باشد. به تبع، هر چه حزبی، یکدست تر در این جوامع باشند، برنامه های آن حزب، محدود تر و در جهت منافع خاصی، متمرکز می گردد. حزب جمهوریخواه آمریکا از این گونه احزاب است. در ایران، هر چند یک سیستم جمهوری یا پارلمانی سکولار و حتی فدرالیست بر سر کار آید، باز هم، معضلات اجتماعی زیادی باقی خواهد ماند. ریشه باقی ماندن معضلات، از یکسو، همان منافی است که احزاب نمایندگی می کنند. در واقع، ساختار قدرت، ساختار قدرت حزبی است و حزب، همانطور که گفته شد، حتی در شکل ائتلافی، نمی تواند نماینده همه آحاد کشوری باشد

و هنوز بسیاری از اقشار جامعه، صدایی در قدرت نخواهند داشت. این نوع دموکراسی، همواره، ناقص بوده و خواهند ماند. اما چرا این سیستم در ایران کارایی ندارد. ایران متشکل از قومیت های مختلف است. به تبع، احزاب محلی، عموماً، در میان قومیت های خود صاحب نفوذ هستند. لذا، این احزاب، تا حدی، مطالبات همه قوم را می توانند نمایندگی کنند اما قومیت ها، نیز مانند خود کشور، دارای اقشار گوناگون هستند و در عمل، احزاب محلی، با برش و نفوذ خود در میان آن اقشار، می توانند نماینده بخشی از آن جامعه کوچک گردند. در همان احزاب، همچنین منافع بخش ثروتمند، بیشتر، صاحب صدا می شود. در اصل، سیستم پارلمانی احزاب محلی، مانند سیستم فدرالی یا جمهوری سرتاسری خواهند بود و این نوع ساختار، چه در کل و چه در جزء، نمی تواند دموکراسی همه خلقی را ایجاد کنند.

حاکمیت حزبی، نمی تواند حاکمیت مستقیم و توده ای باشد. این سیستم، همیشه در جهت منافع خاصی عمل کرده است. برای روشن تر شدن این دیدگاه و ادعا، به بررسی چند حزب در کشور های سرمایه داری صاحب نام دموکراتیک می پردازیم.

پیشتر به دو حزب برتر در آمریکا اشاره شد. این دو، حزب، یکی حزب دموکراتیک و دیگری حزب جمهوریخواه می باشند. پایگاه حزب دموکرات، در میان آمریکایی های افریقایی تبار (سیاه پوستان)، مهاجران آمریکایی اسپانیولی تبار، بومیان اصلی آمریکا، و بطور سنتی، حداقل در صد ساله اخیر، بین طبقه کارگر، کشاورزان و همچنین بخش هایی از سرمایه داری آمریکا از

جمله سرمایه های نفتی، و خدماتی و بخش هایی از اقشار تحصیل کرده می باشد. به همین خاطر، این حزب، رنگین کمانتر است.

در مقابل، حزب جمهوریخواه، از دیدگاه عقیدتی و نه لزوماً منافع، بیشتر یک دست می باشد. پایگاهش، بیشتر در میان توده های میانی با پایه پایین تحصیلی نسبتاً پایین و دیرستانی، متعصین مسیحی، و بخش بزرگی از سرمایه داران آمریکایی به ویژه در بخش سرمایه داری نظامی و تسلیحاتی و همچنین آمریکایی های کوبایی تبارمی باشد. از لحاظ جغرافیایی، مناطق جنوبی زیر نفوذ این حزب قرار دارند. تمایل ساکنین مناطق شمالی و غربی، بیشتر به حزب دموکرات است.

بررسی تبلیغات دوران انتخاباتی در این کشور و مخارج میلیاردری آن، نشانه مناسبی برای محک زدن جایگاه این احزاب در زمینه تامین منافع مردمی است. یادمان باشد که ایالات متحده آمریکا، یک سیستم فدرالی ایالتی است.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ در آمریکا، مخارج انتخاباتی جو بایدن، رقمی حدود ۱,۶۹ میلیارد دلار در برابر ۱,۹۶ میلیارد دلار دونالد ترامپ، بود. کل مخارج انتخاباتی آمریکا، شامل دو مجلس آمریکا و ریاست جمهوری، رقمی برابر ۱۴,۴ میلیارد دلار بود. در این میان، سهم حزب دموکرات ۸ میلیارد دلار بود و سهم جمهوریخواه، ۶,۴ میلیارد دلار. در آمد حزب دموکرات، رقمی برابر ۱,۸ میلیارد دلار از اهداگران خرده بود که مقدار اهدایی آن، زیر ۲۰۰ دلار بود و بقیه آن توسط مراکز مالی بطور مستقیم و غیر مستقیم اهدا شد. در همان دوره،

جمهوریخواهان، ۱٫۱ میلیارد دلار از اهداگران خرده دریافت کردند و بقیه توسط مراکز سرمایه های کلان پرداخته شد.

این اعداد، خود بیانگر ضریب نفوذ بالای مراکز مالی بزرگ و کسانی است که در اصل، نبض سیاست های آمریکا را از پشت پرده در اختیار دارند. درست است که نمایندگان احزاب، توسط رای مستقیم توده های آمریکایی برگزیده می شوند اما مراکز نفوذ با پشتیبانی عظیم مالی خود، اکثر این نمایندگان را وامدار خود می سازند تا از طریق آنها، سیاست و منافع خود را تامین نمایند.

زمانی که گفته می شود حاکمیت احزاب، حاکمیت توده های کشورها نیست، بر اساس مشاهدات روزانه و بررسی دوره های انتخاباتی کشورها و هزینه های هنگفتی است که از طرف مراکز مالی، در این انتخابات، پرداخته می شود. در کنار هزینه های رسمی احزاب، کلوپ های خاصی نیز تشکیل می گردد که خارج از حیطه قوانین مالی انتخاباتی قرار می گیرند و بطور مستقل، برای نماینده خاصی، از طریق تلویزیون، تبلیغات مثبت یا منفی انجام می دهند. این کلوپ ها، از میان ثروتمندترین افراد تشکیل می گردند که اکثرا دارای قدرت مالی شخصی چندین میلیارد دلاری می باشند. حال به بررسی برخی از احزاب در آلمان می پردازیم.

در آلمان، تعداد زیادی از احزاب سراسری و محلی وجود دارند اما تنها تعداد معدودی از این احزاب، در تعیین سیاست های کلی آلمان، صاحب نفوذ بوده اند. در این میان، می توان از حزب اتحاد حزب دموکرات مسیحی (CDU)، حزب سوسیال مسیحی آلمان (CSU)، حزب

سوسیال دموکراتیک آلمان (SPD)، اتحاد ۹۰ و سبز (GRUNE)، حزب انتخاب دیگر برای آلمان (Afd)

و حزب چپ (Die Linke) نام برد.

در سال ۲۰۲۱، ترکیب نمایندگان این احزاب در مجلس ملی آلمان (بوندستاگ)، به قرار زیر بود. SPD: 121.

GRUNE: 16 , Die Likne: 3 ، AfD:16 ، CSU:45 ، CDU: 98

مجلس ملی آلمان در این انتخابات، دارای ۵۹۸ نماینده بود.

هزینه انتخاباتی ائتلاف دو حزب CDU/CSU برابر ۲۰۰ میلیون یورو بود. در این مورد، حزب سوسیال دموکرات با ۱۲۱ نماینده، حدود ۲۰۰ میلیون یورو هزینه کرد. در حالیکه هزینه احزاب GRUNET , FDP, CSU , Die Linke برابر ۴۰ میلیون یورو بود.

از اعداد بالا، می توان دید که برای هر نماینده حزب سوسیال دموکرات، رقمی برابر ۱,۶۵ میلیون یورو هزینه شده. نمایندگان کل ائتلاف CDU/CSU با هزینه کلی ۲۰۰ میلیون یورو، ۱۴۳ نماینده بود با مخارج متوسط ۱,۴ میلیون یورو برای هر نماینده.

پایه حزب سوسیال دموکرات، بیشتر فعالان صنفی و کارگران صنایع، قشر متوسط می باشد.

پایه اجتماعی حزب چپ، بیشتر از کارگران زاده و رشد کرده در آلمان شرقی می باشد.

پایه های اجتماعی حزب سبزها، بیشتر طبقه متوسط، تحصیل کرده، دانشگاهی و شهری می باشند
پایه های ائتلاف دو حزب CDU/CSU را افراد سنین بالا، کشاورزان، و شاغلان مستقل (خرده
بورژوازی) تشکیل می دهد که عموماً از درجه تحصیلات پائینی برخوردار هستند.

اعضای این احزاب معمولاً حق عضویت می پردازند اما این حق عضویت، با در نظر گرفتن
مخارج کلی این احزاب و همچنین مخارج مربوط به مشارکت در انتخابات محلی، در صد پائینی
از کل هزینه های حزبی را تشکیل می دهد. لذا پرسش این می شود که بقیه این هزینه ها، از کجا
تامین می گردد؟

بخشی از این منابع در زیر، بررسی می شوند.

بر اساس قانون کنونی آلمان، کمک های مالی دولت به احزاب نباید بیش از پنجاه در صد از
درآمدهای حزبی باشد. در سال ۲۰۱۹، حزب سوسیال دموکرات، رقمی حدود ۵۶ میلیون یورو از
دولت دریافت نمود. برای حزب CDU، کمک مالی دولت برابر ۵۴ میلیون یورو گزارش شده
است. سقف کمک در این زمینه، توسط رئیس جمهور مشخص می شود. هر چند که در این
سیستم فدرالی و پارلمانی، ظاهراً رئیس جمهور، مقامی تشریفاتی است اما همین نکته مالی، می
تواند بیانگر اشتیاق بیش از حد احزاب برای در دست گرفتن این مقام به ظاهر تشریفاتی باشد.

در سال ۲۰۱۰، سقف کمک مالی برابر ۱۳۳ میلیون یورو بود. امروزه، سقف کمک مالی به ۲۰۰
میلیون یورو افزایش یافته است.

در کنار این کمک های مالی، باید حمایت های بنگاه های سرمایه داری و صنایع که بیانگر اعمال نفوذ آنها در این احزاب و به تبع نمایندگان آن برای پیشبرد اهداف خود در امور کشوری، چه در ایالات یا فدرال، می باشد توجه کرد. بر اساس قوانین جاری آلمان، کمک های مالی بالای پنجاه هزار یورو به احزاب، باید بدون درنگ، گزارش شود. کمک های مالی بالای ده هزار یورویی اما زیر سقف پنجاه هزار یورو، در سال بعد گزارش می شود. در سال ۲۰۱۸، مدیر یکی از صنایع سازنده ماشین آلات کازینو و قماربازی، صد و بیست هزار یورو به حزب CSU کمک مالی نمود اما برای فرار از بررسی قانونی، آنرا به چندین قسمت زیر سطح گزارش، تقسیم و توسط افراد مختلف، پرداخت نمود.

این روش های فرار از قانون که به هیچ شکل، لزوم بررسی قانونی ندارد یک امر عادی در زندگی احزاب آلمان می باشد.

در سال ۲۰۲۹، کمک های مالی گزارش شده بنگاه های مالی به احزاب شناخته شده و مهم آلمان به قرار زیر می باشد.

حزب	به میلیون یورو
SPD	6.2
Grens	5.7
CDU	5.3
LINKE	3.2
CSU	2.1

هواداران فدرالیسم، عموماً از سیستم فدرالی آلمان به عنوان یکی از موفق‌ترین نوع آن یاد می‌کنند. اما در همین سیستم ساده فدرالی، براحتی نفوذ بنگاه‌های مالی و منافع انحصاری را در ترکیب، سیاست و نمایندگانی که در اصل، بخشی از منافع خاصی را نمایندگی می‌کنند، می‌توان ردیابی نمود.

بطور کلی، همه دموکراسی‌های غیر مستقیم، چه به شکل انتخابات مستقیم ریاست جمهوری یا سیستم‌های پارلمانی، نمی‌توانند جای دموکراسی مستقیم مردمی را بگیرند چرا که در همه آنها، اینگونه فساد مشهود است. درجه فساد با شدت و ضعف در همه آنها قابل مشاهده است.

این ادراک که در یک سیستم فدرالی در ایران، توده‌های فرودست قومیت‌ها، می‌توانند به منافع خود دسترس پیدا کنند، را باید ادراکی خام تلقی نمود. در این گونه سیستم‌ها، هر چند خواسته‌هایی مانند مقوله زبان و امور فرهنگی می‌تواند عملی شود اما منافع اصلی توده‌ها در تامین

امنیت های شغلی، بهداشت، آموزش و غیره که از حقوق پایه ای توده ای می باشد، بطور کامل تامین نمی گردد و کل سیستم محلی، بیشتر در خدمت منافع اقلیتی از میان آن قومیت خواهد بود

تنها سیستمی که دموکراسی واقعی و اراده مردمی را می تواند در ابعاد سرتاسری، بدون تاثیر از منافع خاص اقلیتی سودجو، نمایندگی و پیاده کند، سیستم شورایی است که تبلور اراده مستقیم مردم، بصورت مشارکت مستقیم و فعال توده در تعیین سرنوشت خود و اداره کشوری است.



نشر آوای بوف